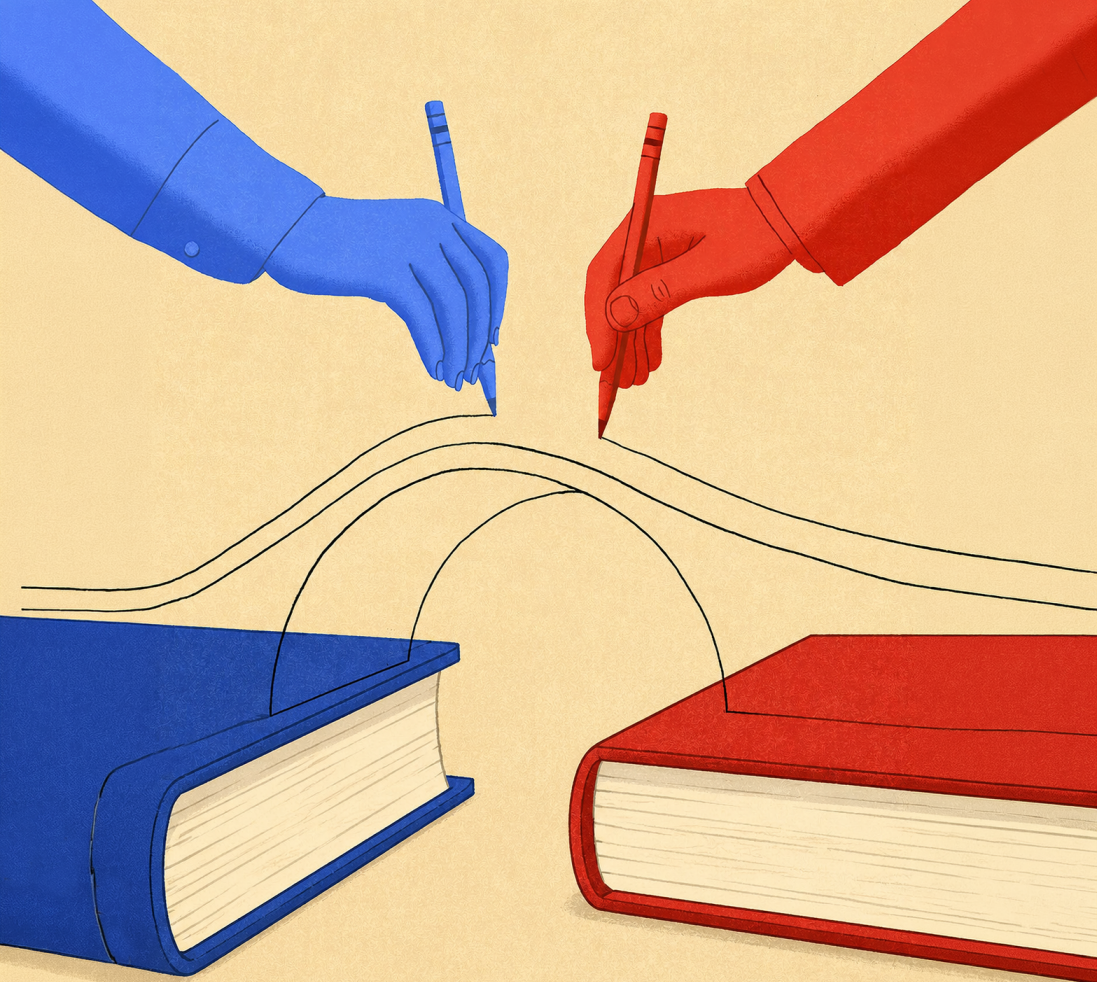




پنجره‌ای به جهان گفت و شنود - ۱

کتاب‌هایی برای اندیشیدن

پنجره‌ای به جهان گفت‌و شنود - ۱

کتاب‌هایی برای اندیشیدن



توانا
TAVANA

آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران
e-collaborative
for civic education



www.tavaana.org

پروژه

e-collaborative
for civic education

www.eciviced.org

پنجره‌ای به جهانگفت‌و شنود - ۱
کتاب‌هایی برای اندیشیدن

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

بهار ۱۴۰۵

© E-Collaborative for Civic Education 2026

e-collaborative for civic education

(ECCE (E-Collaborative Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا تحت 501c3 است که از فناوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می‌کند.

ما به عنوان بنیان‌گذاران و مدیران این سازمان اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل‌دهنده ایده‌های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان‌طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آن‌ها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی‌های شهروندی و سیاسی برای تک‌تک شهروندان و امنیت، برابری و عدالت می‌داند. ما دموکراسی را مجموعه‌ای از ارزش‌ها، نهادها و فرایندها می‌دانیم که میسر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکررگرایی و جوامعی شایسته‌سالار است که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارج می‌گذارند.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزش‌شکده توانا: آموزش‌شکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزش‌شکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره‌های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وب‌نويسي، جدایی دین و دولت و توانایی‌های رهبری ارائه می‌شوند. آموزش‌شکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه‌هایی مثل مطالعات موردی در جنبش‌های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با کنشگران و روشنفکران، دستورالعمل‌های خودآموز، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی‌های آموزش‌شکده توانا متوجه گردآوردن بهترین متفکران ایران و صداهای حذف‌شده است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده‌های آنان در جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه‌نگاری، کنشگری و فناوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هم‌وطنان ایرانی و برساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه‌ای باز در ایران داشته باشد.

سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما!

فهرست

۸	مقدمه
۹	زونددر کماندو؛ در جهنم اتاق‌های گاز - شلومو ونتسیا
۱۱	زرتشت: پیامبری که از نو باید شناخت - ارباب کیخسرو
۱۳	سفرنامه والتر هینتس - اثر والتر هینتس
۱۵	توپ مرواری - صادق هدایت
۱۷	زندگی و زمانه احمد کسروی - احمد کسروی
۱۹	کوش پیل‌دندان - ساقی گازرانی
۲۲	ضحاک ماردوش - سعیدی سیرجانی
۲۵	ستیز و سازش - جمشید کرشاسب چوکسی
۲۷	دشمنان آزادی - پرویز دستمالچی
۳۱	شاخه زرین - جیمز فریزر
۳۴	یکصدوشصت سال مبارزه با آیین بهایی - فریدون وهمن
۳۷	از باکتری تا باخ و بلعکس - دنیل دنت
۳۹	چگونه مسلمان شدیم؟ - آرمین لنگرودی
۴۲	ارتداد در مسیحیت آغازین و نقش آن در پیدایش و گسترش اسلام - آرمین لنگرودی

- ۴۵ چاقو - سلمان رشدی
- ۴۷ اسرار هزارساله - علی‌اکبر حکمی‌زاده
- ۴۹ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر - حمید عنایت
- ۵۲ حجاب و روشنفکران - نوشین احمدی‌خراسانی
- ۵۷ چگونه یونگ بخوانیم؟ - دیوید تیسی
- ۶۰ روان‌شناسی و دین - کارل گوستاو یونگ
- ۶۴ روان‌شناسی خشونت سیاسی - رضا کاظم‌زاده
- ۶۷ پشت سر نهادن خدا - ریچارد داوکینز
- ۷۱ از کوچه رندان - عبدالحسین زرین‌کوب
- ۷۵ حکمت تمدنی - احسان یارشاطر
- ۸۰ حجاب شرعی در عصر پیامبر - امیر ترکاشوند
- ۸۳ منشاء انواع - چارلز داروین
- ۸۶ گفتاری درباره دینکرد - محمدجواد مشکور
- ۹۰ گفت‌وگو در کاتدرال - ماریو بارگاس یوسا

مقدمه

در جهانی که تعصب، سانسور و نفرت، گفت‌وگو را دشوارتر از همیشه کرده است، کتاب‌ها هنوز از محدود فضاهایی هستند که انسان می‌تواند در آن با دیگری روبه‌رو شود؛ بی‌آنکه ناچار به حذف او باشد. خواندن فقط کسب اطلاعات نیست؛ تمرینی است برای دیدن جهان از زاویه‌ای دیگر، تردید کردن، پرسیدن و درک تجربه‌هایی که شاید هرگز نزیسته‌ایم. پروژه «گفت‌وشنود» بر این باور است که جامعه‌ای آزاد و انسانی، بدون فرهنگ گفت‌وگو و پذیرش تفاوت‌ها شکل نمی‌گیرد. از همین‌رو این مجموعه، که فقط برگزیده‌ای محدود از آثار متعدد موجود است، در حد توان خود تلاش می‌کند با معرفی آثاری از حوزه‌های گوناگون - از تاریخ و دین و فلسفه گرفته تا روان‌شناسی، ادبیات و نقد اجتماعی - امکان آشنایی با نگاه‌های متنوع را فراهم کند؛ اندیشه‌هایی که گاه همسو و گاه در تعارض با یکدیگرند اما همگی ما را به اندیشیدن فرامی‌خوانند.

کتاب‌هایی که در این مجموعه معرفی شده‌اند الزاما نماینده یک دیدگاه واحد نیستند. ارزش آن‌ها در گشودن پنجره‌هایی تازه است که ما را به تامل درباره آزادی، خشونت، ایمان، قدرت، هویت، مدارا، حقیقت و سرنوشت انسان دعوت می‌کنند. این کتابچه دعوتی است به خواندن و بیش از آن به گفت‌وگو؛ گفت‌وگویی که شاید از یک صفحه آغاز شود اما می‌تواند به فهمی عمیق‌تر از خود، دیگری و جامعه بینجامد.

زوندركماندو؛ در جهنم اتاق‌های گاز - شلومو ونتسيا

داستان این کتاب سرگذشت واقعی نویسنده کتاب است که در بیست‌ویک سالگی به همراه خانواده خود در یونان به جرم یهودی‌بودن توسط نیروهای نازی دستگیر شد. این جوان در بدو ورود به اردوگاه‌های مرگ‌بار در گروهی به نام زوندركماندو شد که وظیفه داشتند جنازه‌های مقتولان را از اتاق‌های گاز جمع کنند و این قتل‌گاه را برای گروه بعدی آماده کنند.

شلومو، نویسنده کتاب، از محدود کسانی است که نهایتاً توانست از این گروه و اردوگاه فرار کند و با شهادت خود در دادگاه سند زنده‌ای باشد بر جنایات رخ داده در آن دوران. این کتاب توسط کتابخانه اینترنتی علماء‌الدین به فارسی برگردانده شده است. در توضیح این کتاب در کتابخانه علماء‌الدین آمده است:

کتاب «زوندركماندو» به قلم شلومو ونتسيا شهادتی است بی‌همتا از فجایع هولناکی که در بطن ماشین کشتار نازی به وقوع پیوست، از زبان مردی که قرار نبود از اردوگاه مرگ آشویتس، این دوزخ روی زمین، زنده خارج شود. باز می‌گردیم به گذشته: در آغاز بهار سال ۱۹۴۴ شلومو ونتسيا جوانی است ۲۱ ساله، سرزنده و با دل و جرئت که همراه با مادر، برادر و سه خواهرش در یک محله فقیرنشین یهودی در شهر سالونیک یونان زندگی می‌کنند. فاجعه ناگهان همچون صاعقه بر سر این خانواده که از ایتالیا

به سالونیک مهاجرت کرده‌اند، نازل می‌شود: ارتش اشغالگر آلمان دستور می‌یابد کلیه یهودیان یونان را به اردوگاه‌های نازی در لهستان منتقل کند. شلومو و سایر اعضای خانواده‌اش دستگیر و در اولین کاروان اعزامی از آتن راهی اردوگاه آشویتس می‌شوند. مادر و دو خواهر نوجوان شلومو به محض ورود قطار به آشویتس، به اتاق گاز فرستاده می‌شوند، اما نازی‌ها شلومو را در «زوندر کماندو» سازماندهی می‌کنند: این «یگان‌های ویژه» مرکب از زندانیان مرد یهودی می‌بایست اجساد قربانیان را از اتاق‌های گاز تخلیه کنند و آن‌ها را در کوره‌ها بسوزانند. آلمانی‌ها برای جلوگیری از درز اطلاعات سیستمی ایجاد کرده بودند که هر سه ماه یکبار اعضای زوندر کماندو را با نیروهای تازه‌نفس جایگزین کرده و قدیمی‌ها را روانه اتاق‌های گاز کنند و این کار تنها در ماه‌های نهایی جنگ مختل شد. به این ترتیب شلومو و نتسیا از محدود بازماندگان یگان‌های ویژه آشویتس است که با لحنی عاری از احساسات تجربه هولناکش را بازگو می‌کند: از زندگی روزمره در اردوگاه تا رود بی‌پایانی از مردان، زنان و کودکان که پس از ورود به اردوگاه در قطارهای باربری، به سوی مرگ در اتاق‌های گاز هدایت می‌شدند و همچنین قیام نومیخانه و خونین اعضای زوندر کماندو در اکتبر ۱۹۴۴.

«داستان شلومو و نتسیا حقیقتاً تکان‌دهنده است؛ چراکه این یگانه شهادت کاملی است که از یک بازمانده «زوندر کماندو» در دست است. قدرت این شهادت موهون نویسنده‌ای است که با صراحت و صداقتی ستودنی آن را بیان داشته است. او با کلماتی ساده به چهره‌های رنجور و نگاه‌های بی‌فروغ، امیدباخته و وحشت‌زده مردان، زنان و کودکانی که تنها یک بار، آخرین بار، آن‌ها را دیده بود، جان بخشیده است.» سیمون وی، بازمانده هولوکاست، نخستین رئیس منتخب پارلمان اروپا.

کتاب را از [این جا](#) می‌توانید به‌رایگان دانلود کنید و بخوانید.

زرتشت: پیامبری که از نو باید شناخت - ارباب کیخسرو

«ارباب کیخسرو پس از تالیف و نشر کتاب «آیین مزدیسنی» که بیش‌تر به منظور تدریس در دبستان‌ها نوشته شده بود، به‌زودی دریافت که احتیاج مبرمی به تالیف کتاب دیگری نیز هست تا نه فقط برای خود زرتشتیان مفید واقع شود، بلکه چشم دیگران را هم که در نتیجه تعصبات خشک و تلقینات بی‌مورد و نظرات ناروا و غلطی که نسبت به اصول و حقایق این دین باستانی پیدا کرده بودند، باز نماید. بنابراین، برای انجام این منظور دست به نگارش کتاب «فروغ مزدیسنی» زد که در سال ۱۲۸۹ شمسی به طبع رسید و در سراسر ایران و بین طبقات کشور توزیع گردید و مورد توجه فوق‌العاده واقع شد و در اندک مدتی تمام نسخ آن نایاب شد؛ این کتاب از آن تاریخ تا کنون بارها چاپ و منتشر شده است.»

این سخنان ناشر کتاب «زرتشت: پیامبری که باید از نو شناخت» است؛ ناشر، یعنی انتشارات جامی، یادآوری می‌کند که این کتاب، همان «فروغ مزدیسنی» است که تجدید چاپ می‌شود. انتشارات جام که یادداشت خود را با امضای «پاینده باد ایران» به پایان برده است، این کتاب قدیمی زنده‌باد کیخسرو شاهرخ را در سال ۱۳۸۸ و برای هفتمین بار تجدید چاپ کرده است.

گفتنی است که همکاران پژوهشی تیم گفت‌و شنود، به‌ویژه برای تدارک پادکست دیگری‌نامه از این کتاب و آثار دیگر زنده‌یاد کیخسرو شاهرخ، بهره بسیار گرفته است. در فرگرد (فصل) سیزدهم از این کتاب که نام اصلی‌اش «فروغ مزدیسنی» است، مولف به تعالیم اجتماعی آیین بهدینی (زرتشتی) می‌پردازد و از جمله به اتهاماتی پاسخ می‌دهد که مبتنی بر آن، ازدواج با محارم (خویشان درجه یک) میان زرتشتیان رایج و امری شرعی‌ست.

شاهرخ زیر عنوان «اتهامات بی‌اساس» در همین بخش می‌نویسد: «... افسوس که بی‌اطلاعیان یا نادانسته‌ها یا از روی غرض به عمد نسبت‌های ناسزا به این کیش بهین و بافرهی داده، و آنچه از روی عناد، پیشه خود کرده‌اند این است که پناه بر خدا زرتشتیان مادر و خواهر و دختر هر یک از نزدیکان خود را که ممکن است، بدون ترس خدا و خلق، به عقد نکاح خود درمی‌آورند. (خداوند مرا از تکرار این ناسزا بیامرز. زیرا غرض از ذکر آن در این‌جا رفع این ناسزای کذب محض است، نه شرکت در اقرار) و شاهد قول خود را داستان هما و بهمن قرار می‌دهند. یعنی می‌گویند به قول شاهنامه چون بهمن دختر خود همای را به عقد مناکحت خویش در آورد که وارث تاج و تخت شده، محض آنکه بهمن زرتشتی بوده، البته این عمل را به قانون زرتشتی نموده! حالا باید درجه کژی اندیشه و عدم اطلاعات را دید! آیا عقلا و صاحبان انصاف و محققین، پیوسته جزء را دلیل کل قرار می‌دهند یا کل را دلیل جزء؟ و غیر از سند شاهنامه که سایرین از روی آن چیزی و چیزها نوشته‌اند این نسبت به بهمن را چه سند دیگری‌ست و نسبت به کدام یک از سلاطین و شیوخ و اکابر دیگر این طایفه می‌دهند؟»

در اپیزود شانزدهم از پادکست دیگری‌نامه با نام «آن دیگری هرزه»، با نقل بخش‌هایی از این کتاب و آثار پژوهشی دیگر در ادبیات زرتشتی، به طرح اتهامات جنسی و جنسیتی به دیگری‌های دینی پرداخته‌ایم؛ برای آنان که مایلند آشنایی مقدماتی با آیین بهدینی و معارف آن، از زبان یکی از مهم‌ترین کنشگران بهدین در تاریخ معاصر ایران به دست آورند.

سفرنامه والتر هینتس - اثر والتر هینتس

«رضا شاه توانست در دورترین گوشه کشورش محبوب باشد و ترس بر دل‌ها اندازد! برای تبلور توانایی‌های درون ایرانی، هر دو حس باید یکجا به سراغ او بیاید. چون هنگامی می‌توان بر تاثیر فلج‌کننده فلاتی عظیم که سه برابر خاک آلمان است و در چنگال کویرها و باتلاق‌های نمک و بیابان‌هاست و آب و هواهای کاملاً متضاد دارد، چیره شد که ترس از خشم فرمانروا، بیش‌تر باشد از رویارویی‌های جغرافیایی و اقلیمی. و تردیدی نیست که ایرانی امروز از رضاشاه بیش‌تر می‌ترسد تا رنج کار و گرمای سوزان. و تقریباً می‌خواهم بگویم: ایرانی از فرمانروا، بیش‌تر از مرگ در بیم است. با ترسی که فقط با اجرای دقیق عدالت و تنبیه هر کسی که شانه از زیر بار مسئولیت خالی می‌کند، عشقی ریشه‌دار به وابستگی و بهت آمیخته به شوق، نسبت به کسی که ایران را دوباره به کشوری آزاد، محترم و پیشرفته تبدیل کرده است، در پیوند است.»

سفرنامه والتر هینتس، چنانکه خود در مقدمه می‌نویسد، محصول اجابت‌کردن شوق دیدار سرزمینی بود که تا پیش از آن، فقط از راه کتاب و پژوهش با آن آشنا شده بود.

پرفسور والتر هینتس، متخصص در تاریخ ایلام باستان و همین‌طور هخامنشیان که کتاب مشهور او به نام «دارپوش و پارسیان» توسط شاگرد ایرانی‌اش، پرویز رجبی و با نام «دارپوش و ایرانیان» معرف حضور علاقه‌مندان تاریخ باستانی ایران است، در دوران رضاشاه

به ایران سفر کرد و از شهرهای بسیاری دیدن کرد. تاریخ امضای هینتس در مقدمه سفرنامه خود، اکتبر ۱۹۳۸ (حدوداً آبان ۱۳۱۷ خورشیدی) است. یعنی یک سال پیش از آنکه جنگ دوم جهانی آغاز شود. در مقطعی که هینتس به ایران سفر کرده بود، مناسبات رو به گسترش اقتصادی و فنی میان ایران و آلمان، موجب شد که او هم‌وطنان صنعت‌کار خود را در گوشه و کنار ایران بیابد و با آن‌ها دوستی صمیمانه ایجاد کند.

چاپ اول سفرنامه والتر هینتس متعلق به پاییز ۱۳۹۰ است و به همت انتشارات ایران‌شناسی منتشر شده است. اگرچه تاریخ‌نگاران در بازسازی تاریخ دراز ایران همواره از سفرنامه‌ها و یادداشت‌های مستشرقین بهره برده‌اند، اما حضور هینتس در عصر پهلوی اول در ایران و مشاهدات دقیقش از نوسازی کشور، در این عصر که بسیاری از ایرانیان آرزوی اعاده آن شکل از مدیریت سیاسی را می‌کنند، می‌تواند مورد توجه ویژه قرار بگیرد.

هینتس که پژوهشگری جدی بود و با تاریخ فرهنگ و هنر ایرانیان آشنایی فوق‌العاده داشت، علی‌رغم دیدگاه سیاسی منفی دانشجویان ایرانی‌اش — من جمله پرویز رجبی که مترجم آثار او به فارسی نیز هست — از عصر پهلوی اول و دوم به نیکی یاد می‌کند. مطالعه چنین اثری برای ایرانیان، در حکم نگرستن به خود از پشت عینک محققانه اروپاییان است و می‌تواند به بهبود کیفیت گفت‌وگوی «ما» ایرانیان با خود نیز منجر شود.

توپ مرواری - صادق هدایت

ترس و احساس تنهایی یک «دیگری»، یک «در وطن خود غریب»، طبیعتاً به احساس نفرت و کینه‌توزی هم می‌رسد. هدایت وقتی خبردار شد که عده‌ای از ایرانیان نامدار پاریس را به اتهام قاچاق گرفته‌اند، به رفیقش می‌نویسد: «در این پیشامد، من کاملاً بی‌طرفم اما هرچه ملت شیعه گندش را بیش‌تر بالا بیاورد، بهتر است. اقلاً بگذارید ما را آن‌طوری که هستیم بشناسند. در مملکتی که آدم مثل یهودی سرگردان زندگی می‌کند، به چه چیزش ممکن است علاقه‌مند باشد؟!» درست در همین ایام است که فکر نوشتن توپ مرواری به ذهنش می‌رسد.

این داستان بلند یا شاید بهتر باشد بگوییم این هجویه تند و تیز، هیچ خط قرمزی را در حمله به اسلام و مسلمین و حتی ریشخندکردن آیات قرآن، در نظر نمی‌گیرد. این اثری نیست که مانند کتاب «شیعی‌گری» زنده‌یاد احمد کسروی، پروای نکته‌سنجی‌های تاریخی و ملاحظات روش‌شناختی را در انتقاد از شیعه داشته باشد. هدایت نه تنها به تعبیر خودش «مسلمان‌بازی» و خرافه‌گرایی ایرانیان را این‌جا با بی‌رحمی تمام به‌سخره می‌گیرد، بلکه هیچ احترامی هم برای هیچ شاهی و حاکمی در دیروز و امروز کشور ملاحظه نمی‌کند. از نامه‌های او به شهیدنورایی می‌توان حدس زد که فکر نوشتن این اثر به‌منزله نوعی انتقام‌جویی یا ابراز تنفر، اول‌بار در بهمن‌ماه ۱۳۲۵ به ذهنش رسیده است. او خطاب به شهیدنورایی می‌نویسد: «اگر حوصله داشتیم و رغبت می‌کردم که مزخرفی بنویسم آن

وقت بهشان حالی می‌کردم و نسلشان را حسابی به گه می‌کشیدم.»

توپ مرواری، یک توپ قدیمی بزرگ و سنگین در میدان ارگ قدیم تهران بود. ظاهراً به مرور داستان‌های خرافی در موردش ساخته می‌شود و مردم برای گرفتن حاجت به این توپ متوسل می‌شوند. توپ مرواری احتمالاً به این دلیل توپ مرواری نامیده شده، که چند رشته مروارید از دهانه آن آویزان بوده است. هدایت در کتاب توپ مرواری یک داستان تخیلی در مورد گذشته این توپ می‌سازد تا با این شگرد، انتقام خود را بگیرد؛ انتقامی به تعبیر شهیدنورایی، از یک «دلسردی وحشتناک تاریخی» که با عزم هدایت به ترک ایران در اواخر دهه بیست، به آن دلزدگی جغرافیایی هم افزوده شده بود. هدایت در مورد انگیزه خود از نوشتن اثری که بعدها توپ مرواری نامیده شد، در اردیبهشت ۱۳۲۶ به شهیدنورایی می‌گوید: «خیال دارم یک چیز وقیح مسخره درست بکنم که اخ و تف باشد به روی همه! شاید نتوانم چاپ بکنم. اهمیتی ندارد. ولیکن این آخرین حربه من است تا اقلاً توی دلشان نگویند «فلانی خوب خر بود.»»

خلق توپ مرواری در همین سال شروع می‌شود و این قدر از تعبیر زشت و کلمات مگو پر است که خود هدایت می‌گفت نمی‌شود برای تاپیش از کمک یک خانم تاپیست کمک گرفت و باید خودش دست‌به‌کار شود.

به هر تقدیر، هدایت نهایتاً موفق می‌شود برای همیشه ایران را ترک کند و به پاریس برسد. او زمانی به پاریس می‌رسد که یار دیرینه‌اش و همدم این دلخوری‌های ریشه‌دار از کوتاه‌نظری‌های فرهنگی جامعه و واپس‌گرایی سیاسی نخبگانش، شهیدنورایی، در بستر بیماری لاعلاجی افتاده بود. گفته می‌شود که نسخه اولیه توپ مرواری را هدایت، به ابوالقاسم انجوی شیرازی داد که مدت کوتاهی به پاریس سفر کرده بود. انجوی که مدیر مسئول روزنامه آتش‌بار بود، پس از برگشت به ایران، بخش‌هایی از این اثر را در روزنامه خود منتشر کرد.

در اپیزود بیست‌ویکم از پادکست دیگری‌نامه با نام «آن دیگری لامذهب: صادق هدایت» روایتی از سال‌های آخر زندگی هدایت پیش از مهاجرتش از تهران و همچنین چگونگی خلق آخرین اثر هدایت به نام توپ مرواری ارائه کرده‌ایم.

زندگی و زمانه احمد کسروی - احمد کسروی

«روزی به آخوند گفتم: «من هر روزی دو بار درس گیرم.» پذیرفت و چند روزی رفتار کرد. ولی یک روزی که هنگام رفتن به ناهار می‌خواستم درس پیش از نیمروز را پس بدهم، چون برای زنی «تمسک» می‌نوشت (یعنی سند بیع به شرط) و فرصت نمی‌داشت، با پر خاش گفت: «این بدعت را تنها تو گذاشته‌ای؛ روزی دو بار درس چه معنا دارد؟!» این را گفت و چوبی به دوشم زد. بار نخست بود که من تلخی ستم را می‌چشیدم. بسیار دل شکسته شدم.»

این‌ها جملات احمد کسروی‌ست پیش از آنکه ستم‌های بزرگ‌تری را در جامعه به چشم ببیند و خود، ستمی به مراتب بزرگ‌تر از ناحیه آخوند شیعه را تجربه کند. در کتاب «زندگی و زمانه احمد کسروی» چند نوشته از او که در حکم زندگی‌نامه خودنوشت (Autobiography) است، در کنار هم قرار گرفته و پیش چشم پژوهندگان آمده است. ۸۰ سال از قتل فجیع او، آن هم در دادگستری که خود از بنیان‌گذاران آن بود، گذشته و نوشته‌های کوتاه و بلندی در معرفی شخصیت و سرگذشت او منتشر شده است. اما تعداد کسانی که این آزادی‌خواه و روشن‌بین ایرانی را با رجوع به نوشته‌های دقیق خودش بررسی‌ده باشند، آن قدرها هم زیاد نیست. او که جان بر سر انتقادات تند و تیزش از جریان دینی مسلط زمان خود بذل کرد، جریان‌های شیعی و به‌ویژه دولت‌های شیعی را

در درازای تاریخ ایران سنجیده بود و بقایای مفسده‌آمیز برخی سنت‌هایی را که دولت‌های شیعی نهاده بودند، در سرزمین خود آذربایجان تجربه می‌کرد.

کسروی در خصوص تداوم سنت زشت گروه‌های فشار شیعی، در آذربایجان دوران کودکی خود می‌آورد: «... در آن زمان کینه سنی و شیعی بسیار سخت می‌بود. به‌ویژه در آذربایجان که در سایه جنگ‌های ایران و عثمانی در زمان صفویان و کشتارها و تاراج‌هایی که شهرهای آذربایجان در آن پیشامدها دیده بودند، دل‌ها پر از کینه‌های سنیان می‌بود و از برخی، رفتار بسیار زشتی سرزدی. مثلاً روز نهم ربیع‌الاولی را به گمان آنکه روز کشته‌شدن خلیفه دوم [عمر] بوده، جشن گرفتندی و به یک رشته کارهای خنک و سبک‌مغزانه برخاستندی. بیش از همه، طلبه‌های مدرسه‌ها و ملایان، لگام‌گسیختگی کردند... از آن سوی، در تبریز لعنت‌چیان می‌بودند که کارشان گردیدن در بازار و نام‌های مردگان هزارساله را بردن و نفرین فرستادن می‌بود و از این راه نان خوردندی. این لعنت‌چیان بازماندگان «تبرائیان» زمان صفوی می‌بودند. در زمان صفوی که آتش کینه در میان شیعی و سنی فروزان می‌بود، یک دسته از درویشان پیدا شده بودند که جلوی اسب امیران و وزیران افتادندی و نام خلیفگان سه‌گانه و دیگران را به زشتی بردندی.»

ماجرای گروه‌های فشار موسوم به «تولاییان» و «تبرائیان» که در دوران صفوی پدیدار شدند و یادآور گروه‌های فشار پس از انقلاب ۵۷ هستند، در اپیزود پنجم از دیگری‌نامه با نام «روایت شده است. مجموعه «زندگی و زمانه احمد کسروی» به همت محمد امینی و همراه با توضیحات و یادداشت‌های تکمیلی از او گرد آمده است و شامل بر «زندگانی من»، «ده سال در عدلیه» و «چرا از عدلیه بیرون آمدم» از خود احمد کسروی می‌شود. کتاب به همت «شرکت کتاب» و در سال ۱۳۹۵ خورشیدی برابر با ۲۵۷۵ شاهنشاهی تدارک شده است. زنده‌یاد احمد کسروی به پیروی از حساسیت‌های زبانی و پژوهش‌هایی که در زبان فارسی کرده بود، نثر ویژه‌ای از خود در آثارش به یادگار گذاشته است که در این مجموعه هم یافتنی‌ست. برای درک برخی واژه‌های باستانی که او به کار برده، محمد امینی واژه‌یابی در انتهای کتاب تدارک کرده و یک کتاب‌شناسی آثار کسروی و همین‌طور یک نمایه نیز به انتهای این مجموعه افزوده است.

بیستمین اپیزود از پادکست دیگری‌نامه با نام «احمد کسروی» نیز می‌کوشد که تصویر عمیق‌تری از این کوشنده راه آزادی و روشنگری به دست دهد.

کوش پیل‌دندان - ساقی گازرانی

ایرانیان حتی تا امروز، وقتی می‌خواهند یک دیگری مطلق و کاملاً منفی را معرفی کنند نام ضحاک را می‌آورند. شیوه‌های روایت‌شناختی و شگردهای داستان‌پردازانه برای ساخت یک شخصیت مثبت یا منفی، در هر سنت فرهنگی، کم و بیش قابل تحقیق است و تا آن‌جا که به ایران مربوط می‌شود خود سنت شاهنامه‌نگاری می‌تواند نشان دهد که یک قهرمان کیست و باید چه خصوصیتی داشته باشد تا ذهنیت ایرانی او را به عنوان یک قهرمان یا ضدقهرمان به رسمیت بشناسد.

ساقی گازرانی، اسطوره‌شناس و شاهنامه‌پژوه، معتقد است که تبار یک شخصیت در این مورد فوق‌العاده مهم است. اگر این شخصیت یک قهرمان باشد، باید تبار شاهانه داشته باشد و اگر نه تبارش به موجودی از دهاگون مانند ضحاک می‌رسد. ضحاک خود ضدقهرمانی‌ست که صفات غیرانسانی دارد و دو مار روییده بر شانه‌هایش به ماهیت هیولوارش دلالت می‌کنند. بنابراین زدودن صفات انسانی از یک کاراکتر، شگرد دیگری برای بازنمودن او به عنوان یک ضدقهرمان است. ساقی گازرانی می‌نویسد:

«در جهان باستان به طور کلی و در جهان ایرانی به طور خاص، داشتن گوهر اصیل یکی از پیش‌شرط‌های رسیدن به قدرت سیاسی‌ست. از آن‌جا که گفتمان تاریخی گذشته ایران پیش از اسلام، در سنت شاهنامه‌نگاری تبیین می‌شود، برای سرهم کردن یک تبارنامه به قصد مشروعیت‌یابی، شخص باید مدعی شود که از تبار

یکی از پادشاهانیست که به این سنت تعلق دارند. تنها پادشاهان و سلسله‌ها نیستند که ناگزیر بودند حکومت خود را به یکی از شخصیت‌های سنت شاهنامه‌نگاری پیوند زنند؛ بلکه مدت‌ها پس از سقوط ساسانیان، وقتی تاریخ‌های محلی مناطق مختلف ایران برای بنیان‌گذاران مناطق مربوطه خود هویت‌سازی می‌کنند، بدون استثناء به سراغ یکی از شخصیت‌های سنت شاهنامه‌نگاری رفته‌اند.»

در اپیزود پنجم دیگری‌نامه با نام «**هویت سیاسی و دروغ‌های سیاسی**» به یکی از این تبارنامه‌ها یا شجره‌نامه‌های محلی پرداخته‌ایم؛ این تبارنامه رساله‌ای بود به نام صفوه‌الصفاء اثر ابن‌بزاز که مولف و ویراستاران بعدی‌اش تلاش داشتند ادعا کنند که شیخ صفی‌الدین اردبیلی، که نیای خاندان صفوی بوده، نه تنها شیعی‌مذهب بوده بلکه تبارش به امام هفتم شیعیان، امام موسی کاظم، می‌رسد. در همان اپیزود تحلیل دقیق احمد کسروی را می‌شنوید که نشان می‌دهد چرا این تبارنامه دروغین است و صرفاً برای خرید اعتبار برای حکام وقت، یعنی حکام صفوی ساخته شده تا از طریق شیعی‌بودن، سیدبودن و حتی نواده امام هفتم شیعیان بودن، مشروعیت سیاسی سلسله‌ای را ثابت کنند که اکثر مردم ایران را به زور شمشیر شیعه کرده بود.

این موضوع خود قابل تامل و قابل پژوهش است که علی‌رغم سنت شاهنامه‌نگاری و تبارنامه‌های متکی بر آن، از جایی به بعد در سنت ایرانی، اتصال به خاندان پیامبر اسلام منشا مشروعیت تلقی می‌شد. یعنی در حالی که به‌دینان راسخی مانند آذرفرنبغ و یارانش حتی در قرن سوم هجری قمری، اسلام را به عنوان جهودیت سوم معرفی می‌کردند و هر سه دین ابراهیمی را هم به ضحاک نسبت می‌دادند، روزگاری فرارسید که ارتباط خونی با پیامبر اسلام، سرچشمه و جاهت و مشروعیت شد.

ساقی گازرانی در پژوهش خود با نام «کوش پیل دندان» که نقلی از آن را ملاحظه کردید، نکته‌سنجی‌های بیش‌تری در خصوص شگردهای روایی ساخت کاراکتر مثبت و منفی در جهان ایرانی می‌کند. کوش پیل‌دندان نام یک ضدقهرمان است که روایتی منظوم از داستان او را مدیون شاعری به نام ایرانشاه در دربار سلجوقیان هستیم. داستان کوش پیل‌دندان اصالتاً می‌بایست داستانی مربوط به دوره ساسانی بوده باشد. این کاراکتر، که فرزند پادشاهی به نام کوش است و در مجموع نماینده سلسله‌ای به نام کوشانیان است -

که ابتدا به مرکزیت بلخ و سپس به مرکزیت شهری به نام کوش در شرق ایران حکومت می‌کردند - با ساسانیان زد و خوردهای نظامی داشتند. کوشانیان بنا به قرائن تاریخی، نهایتاً از ساسانیان شکست می‌خورند و پادشاهانی دست‌نشانده ساسانیان بر آن‌ها مسلط می‌شوند. اما به نظر می‌رسد سازندگان داستان کوش پیل دندان در دوره ساسانیان، تلاش می‌کردند که با خلق یک ضدقهرمان به نام کوش پیل دندان، از کوشانیان یک «دیگری متخاصم» یا دشمن بسازند که نهایتاً تسلیم شده و به بخشی از جهان ایرانی مبدل می‌شود. نشانه اینکه کوش پیل دندان یک ضدقهرمان است از دندان‌های نیش بزرگ او پیداست! او دندان‌های بزرگی شبیه فیل دارد و از این حیث واجد صفتی غیرانسانی‌ست. اما از آن مهم‌تر اینکه کوش پیل دندان، برادرزاده ضحاک وانموده می‌شود! به عبارت دیگر، پدر کوش پیل دندان که آن هم نامش کوش است، برادر ضحاک است و توسط ضحاک به فرمانروایی بر چین در شرق ایران منصوب شده است!

بنابراین یک بار دیگر می‌بینیم که خالقان ایرانی این داستان ایرانی در دوره ساسانیان، برای برساختن یک چهره منفی، تبار او را به ضحاک رسانده بودند. اما اگر کوش پیل دندان برادرزاده ضحاک باشد، پس کل ماجراهای او هم باید در دوران ضحاک و جنگ فریدون با او رخ داده باشد. به عبارت دیگر، اگرچه داستان به دلایل سیاسی و علیه یک دولت معاصر به نام کوشانیان ساخته شده بود، اما وصل کردن تبار کوش پیل دندان به ضحاک، بر سازندگان داستان را ملزم می‌کند که از کاراکترهایی نام ببرند که مطابق با روایت مشهورتر جنگ فریدون و ضحاک، در آن دوران می‌زیستند. عقب‌بردن زمان داستان و رساندنش به همان گذشته مطلق، برای تأکید بر وجه اهریمنی دولت متخاصم است. مخاطب داستان در دوره ساسانیان، از اشارات تاریخی می‌توانست بفهمد که صحبت بر سر کدام خاندان و کدام دولت است و تبارنامه تراشیده شده برای آن دولت، ماهیت کاملاً منفی آن را تأیید می‌کرد. کتاب «کوش پیل دندان: خلق یک ضدقهرمان» به تالیف ساقی گازرانی و ترجمه سیماسلطانی و به همت انتشارات مرکز از سال ۱۳۹۹ در دسترس اهل پژوهش است؛ این کتاب که حجیم هم نیست در حیطه علائق اسطوره‌پژوهان، روایت‌شناسان و ادبیات فارسی‌ست. گفتنی‌ست که از این پژوهش در اپیزود بیست‌وسوم پادکست دیگری‌نامه با نام «خورشید دو نیم می‌شود» استفاده شده است.

ضحاک ماردوش - سعیدی سیرجانی

شادروان سعیدی سیرجانی، که خود از قربانیان اولین قتل‌های دگراندیشان پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بود، اثری دارد به نام «ضحاک ماردوش». سعیدی سیرجانی به سبک خود داستان جمشید و برآمدن ضحاک را روایت می‌کند. شاید مهم‌ترین مشخصه رویکرد سعیدی سیرجانی توجه به اختلاف طبقاتی‌ست که مطابق با شاهنامه فردوسی از دوران شاهنشاهی جمشید آغاز شد. سعیدی سیرجانی با این‌همه معتقد است که تلاش برای انطباق شخصیت‌های این داستان با چهره‌های تاریخی مشخص تلاش نادرستی‌ست. این داستان مانند اغلب داستان‌های بزرگ دیگر، محصول انباشت تجربه نسل‌های مختلف مردم در طول تاریخ است و نه بازتاب یک دوران تاریخی بخصوص که بتوانیم آن را جستجو کرده و بیابیم. سعیدی سیرجانی می‌نویسد:

«در داستان ضحاک خواننده اشارت‌شناس اهل تامل با دو عامل قوی سر و کار دارد: یکی ذهن افسانه‌ساز هوشمندان روزگاران کهن و دیگری طبع نکته‌پرداز فردوسی. افسانه ضحاک به صورت موجود محصول تجارب مردمی‌ست که هزاران سال پیش از ما، گرفتار پنجه شاه ستمگر خونخواری بوده‌اند و داستان روزگار سیاه سلطه او را سینه‌به‌سینه منتقل کرده‌اند و در هر انتقالی به اقتضای زمانه، شاخ و برگ بر آن افزوده‌اند و این افسانه سرگرم‌کننده به تدریج مایه عقده‌گشایی و امیدواری نسل‌های بعدی شده است که «پایان شب سیه سپید است» و فرزندان و نوادگان آن اجداد که به

نوبه خود در پنجه ظلمی گرفتار آمده‌اند، برای تهییج کاوه‌ای و فریدونی به چاره‌جویی برخاسته‌اند و از افسانه‌ای دیرینه برای انعکاس تباهی روزگارشان مدد گرفته‌اند. شاهنامه به‌خصوص فصول اساطیری‌اش قصه حسن کُرد و امیرارسلان نیست که به قصد سرگرمی و انصراف خاطری یا کوتاه‌کردن شبی بخوانیم و بگذریم. داستان‌های اساطیری جوهر فرهنگ و معارف ملی‌ست و فشرده تجارب هزاران ساله قومی. هر شاخ و برگ از روایات اسطوره‌ای حاصل تجربه‌های تلخ و شیرین گذشتگان است که لعاب افسانه‌ای بر آن کشیده و در دارالشفای حکمت برای نسل‌های آینده باقی گذاشته‌اند. روایات اسطوره‌ای از مقوله اشعار کنایی و به قول فرنگی‌ها «سمبولیک» است و نیازمند گزارشی روشن‌گر و به قول اهل اصطلاح، «تفسیر».

مصرع «پایان شب سیه سپید است» که به مثلی مشهور در زبان فارسی تبدیل شده، البته به برآمدن ضحاک به شاهنشاهی ایران‌زمین دلالت نمی‌کند. برآمدن ضحاک، در حقیقت رمزی از تاریکی مطلق یا فرارسیدن شب است. با این حال، بی‌هیچ تردیدی می‌توان دلالت‌های سیاسی از این تصاویر اسطوره‌ای بیرون کشید و پایان حکومت ظلم را از آن استنباط کرد. به اعتقاد سعیدی‌سیرجانی:

«فریدون و ضحاک و کاوه اساطیری افراد حقیقی مشخص نیستند که برای کشف هویت و تاریخ تولد و مولد و مدفنشان سینه تاریخ را بشکافیم. اینان هر یک مظهر گروهی از مردمند که هر جزء وجودشان - وجود ذهنی و افسانه‌ایشان - از خصوصیات نسلی و طبقه‌ای مایه گرفته است. زبان اسطوره، زبان کنایه و رمز و اشارت است و ربطی به تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی ندارد. زبان حال و روزگار ملتی کهنسال است که بار خوب و بد نسل‌های گذشته را به حکم قانون جابرانه وراثت بر دوش دارد و تحولات زمانه و پیشرفت‌های علمی نمی‌تواند به سرعت و سهولت حتی از سنگینی این کوله‌بار بکاهد تا چه رسد به محو کردن و برداشتنش.»

سعیدی‌سیرجانی با تحلیل ابیات فردوسی به این نتیجه می‌رسد که بنیان چهار طبقه اقتصادی را جمشید نهاد و آن عده از مردم که در این طبقات نمی‌گنجیدند به کوه‌ها و دشت‌ها فرار کردند. آن‌ها به تعبیر و تفسیر سعیدی‌سیرجانی می‌بایست مردم اهل «دیدن

و اندیشیدن» بوده باشند و بنابراین منتقدان بالقوه یا بالفعل نظام اجتماعی-سیاسی که حضورشان تخت فرمانروا را با خطر مواجه می‌کرد. به اعتقاد او، از دست رفتن فره ایزدی، چنانکه در اصل داستان آمده است، اشاره‌ایست به خودکامگی جمشید و گسترده شدن اعتراضات مردمی. برداشت سیاسی و روشنفکرانه شادروان سعیدی سیرجانی را به ویژه در این جملات خلاصه می‌یابید:

«در هر جامعه‌ای، اگر چه از رفاه و نعمت بهشت برین [برخوردار] و در حکومت هر فردی، گر چه از کروییان عالم بالا، اگر تازیانه انتقادی، اگر چه [حتی] مغرضانه و نابجا، نباشد، کار به خودکامگی می‌کشد و نخستین قربانی شخص فرمانروا خواهد بود.»

کتاب «ضحاک ماردوش» اثر سعیدی سیرجانی اخیراً توسط انتشارات پیکان دوباره منتشر شده (۱۴۰۲) و نشر صوتی «ماه‌آوا» این کتاب را به کتاب صوتی تبدیل کرده است.

ستیز و سازش - جمشید کرشاسب چوکسی

چگونه زرتشتیان در میهن خود «حاشیه‌نشین» (Marginalized) شدند!

دکتر جمشید کرشاسب چوکسی، استاد دانشگاه ایندیانا بلمینگتون در دپارتمان مطالعات اوراسیای مرکزی‌ست. ایشان که خود از پارسیان هند و متولد بمبئی‌ست، لیسانس خود را از دانشگاه کلمبیا و دکترایش را از دانشگاه هاروارد دریافت کرده است.

دکتر چوکسی در اثر خود که به فارسی «ستیز و سازش» ترجمه شده، با اتکای وسواس‌گونه به منابع موجود و مقایسه میان آن‌ها، تصویری از دگرگونی جامعه ایرانی و گذار دینی این جامعه از زرتشتی‌گری (به‌دینی) به اسلام ارائه می‌دهد. در مقدمه این کتاب، با توصیف مجملی از دشواری‌های روش‌شناختی چنین روایتی مواجه می‌شویم. روایت‌گر باید در نظر بگیرد که غالب تاریخ‌نویسان مسلمان سده‌های بعد، به شرح پیروزی‌های «لشکر اسلام» پرداخته و بنابراین دست‌کم به مبالغه روی آورده‌اند. از سوی دیگر، نویسندگان (دبیران و موبدان) هم که در سمت مغلوب این کشمکش تاریخی نشسته بودند، نمی‌توانستند گزارش‌های کاملاً بی‌طرفانه عرضه کنند و زبانی دینی را در شرح این شکست تلخ به استخدام در آورند.

«ستیز و سازش» تنها یک پژوهش از میان پژوهش‌های موجود در روایت این پوست‌اندازی دینی‌ست که زبانی ساده و موجز را در کنار دانش جدید برای تدارک این روایت به کار می‌گیرد. نویسنده و مترجم فارسی این اثر، تلاش کرده‌اند که از تعبیر

جهت گیرانه له یا علیه مسلمانان غالب و بهدینان مغلوب بهره‌یزند و نویسند معتقد است که اگرچه تهاجم نظامی، آغاز این دگرگونی دینی و اجتماعی بوده است اما «سازش» نسل‌های بعد به یک همزیستی دو سویه میان ایرانیان نومسلمان و مسلمانان عرب‌تبار منجر شده است.

چشم‌انداز تاریخی این پژوهش، محدود به چهار سده اول دوران موسوم به «دوره اسلامی» است. نویسندۀ در مقدمه آورده است: «طی سده‌های هفتم میلادی تا سیزدهم میلادی، فرهنگ ایرانی دچار یک رشته تحولات سیاسی، مذهبی و اجتماعی شد. که به موجب آن زرتشتیان از رأس جامعه کنار شده شدند و مسلمانان جای آنان را گرفتند. رویدادها و پیامدهای معینی به مسلمانان - اعم از عرب، ایرانی یا نسلی مرکب از این دو - کمک کرد تا به جامعه حاکم تبدیل شوند و به طور هماهنگ به اقدام بر ضد زرتشتیان بپردازند که به دلیل مستعمره‌شدن سرزمین خود، مستحیل‌شدنش و انتقال یافتن اموالشان به مسلمانان، تبدیل به زیردستان شده بودند... این بررسی پژوهشی‌ست درباره چرایی و چگونگی تبدیل زرتشتیان به طبقه‌ای زیردست، منقاد یا دون‌پایه و جامعه‌ای فرودست که نه تنها طی دوران مورد بحث، بلکه همچنین در ادوار بعد دستخوش بحران، کنارزدگی و رانده‌شدن به حاشیه شد.»

در آخرین بخش که عنوان «سخن پایانی» دارد از جمله می‌خوانیم: «... هر چند تغییر شکل جامعه ایران، زرتشتیان را کاملاً از میان نبرد، اما با گذشت چند سده شمار آن‌ها را تا حد اقلیتی بی‌اهمیت کاهش داد. می‌توان گفت که جامعه زرتشتی تا حدی مضمحل شد، زیرا نتوانست خود را با جامعه رو به تحول سازگار کند... گفته شده است که دسته‌ای از آن‌ها خراسان را به قصد ساحل خلیج فارس ترک کردند و سپس با کشتی به گجرات رفتند... زرتشتیانی که پشت سر آن‌ها به جا ماندند، در جستجوی یافتن پناه در مقابل شیوه‌های زندگی اسلامی به نقاط دوردست فارس و کرمان نقل مکان کردند...»

نسخه اصلی کتاب به زبان انگلیسی و محصول انتشارات دانشگاه کلمبیا به سال ۱۹۹۷ است و نسخه فارسی به ترجمه نادر میرسعیدی را انتشارات ققنوس منتشر کرده است.

دشمنان آزادی - پرویز دستمالچی

«... او [علی شریعتی] به جای بررسی علمی از تاریخ بر اساس اسناد و مدارک واقعا موجود، نمایشنامه‌ای تخیلی-تعزیه‌ای می‌نویسد؛ احساسات و عواطف خود را به جای فاکت می‌نشانند. در آن دوران [صدر اسلام] نه روابط و مناسبات سرمایه‌داری وجود داشته و نه اسلام در مبارزه علیه «سرمایه» شکل گرفته است. در تمام تاریخ حکومت‌های رنگارنگ فرقه‌های گوناگون و متفاوتی که همگی داعیه اسلام «واقعی» را داشته‌اند نیز اثری از این مبارزه «طبقاتی» وجود ندارد. این پندارها و وارو گونه‌گویی‌های شریعتی، همان تلاش‌های او برای ساختن یک ایدئولوژی رهایی‌بخش اسلامی در برابر جنبش‌های سوسیالیستی است تا «جوانان ما جذب اندیشه‌های الحادی» نشوند. اشکال این «تلاش» در واپس‌گرایی آن است. او پس از این سخنان سخیف در رد بحث علمی و کارشناسانه و لزوم کوبیدن «استخوان شتر» بر سر مخالفان و دگران‌دیشان به جای استدلال و منطق، با این مشکل روبه‌رو می‌شود که خود او همواره تحت نام «دکتر» و به عنوان یک محقق دانشگاه‌رفته دنیای اسلام، به عنوان یک جامعه‌شناس و کسی که دکترای تاریخ دارد سخن می‌گوید.»

این بریده‌ای از کتاب «دشمنان آزادی» است که به نقد و بررسی آنچه از سخنرانی‌های علی شریعتی به جامانده می‌پردازد. نویسنده این کتاب پرویز دستمالچی، خود از چپ‌گرایان

سابق بوده که در جریان انقلاب ۵۷ با نظام مشروطه پادشاهی جنگیدند. دستمالچی در پیشگفتار همین کتاب عقیده خود را در مورد آن انقلاب به روشنی بیان می‌کند. او می‌گوید که انقلاب اسلامی حقیقتاً یک انقلاب بود چون وجوه مختلف جامعه ایرانی را دگر کرد و نظام سه‌هزارساله پادشاهی در ایران را برانداخت. اما از منظر تاریخ جهانی، بازگشت به پیش از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ میلادی) و از منظر تاریخ ایرانی، بازگشتی به پیش از انقلاب مشروطه بود. دستمالچی امروز شکی ندارد که پدیده ۵۷ واپسگرایی بوده است. او از این دیدگاه، به‌ویژه جنبه اسلام‌گرایانه و شیعی انقلاب ۵۷ را بارها در آثار خود به‌بوته نقادی گذاشته و به سختی نکوهیده است.

علی شریعتی که در رشته‌ای به نام «قدیس‌شناسی» (Hagiology) در سوربن تحصیل کرد و بنا به نوشته استادانش، تز دکترایش مردود شد اما با ارفاق پذیرفته گردید، وقتی به مشهد بازگشت، اداره مربوطه در وزارت آموزش و پرورش، به اشتباه Hagiology را «تاریخ» ترجمه کرد و همین باعث شد که شریعتی به عنوان استادیار رشته تاریخ در دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به کار شود. دستمالچی یادآوری می‌کند که اگر کسی واقعا متوجه چنین سوءتفاهمی نشده بود، سخت بتوان باور کرد که خود شریعتی نمی‌فهمید که در رشته تاریخ تحصیل نکرده است! اما این تنها بداخلاقی آن سخنور مشهور که حتی در دوران دانشجویی‌اش در مشهد، از «نفوذ علمی» در میان دانشجویان برخوردار بود، نیست. دستمالچی سعی می‌کند نشان دهد که با سوءاستعمال الفاظ و القاب آکادمیک، از «دکتر» گرفته تا «جامعه‌شناس»، علی شریعتی اسلام شیعی را تبلیغ کرد و آنچه از او به جا مانده، تماماً ماهیت تبلیغاتی و جدلی دارد و از محتوای علمی تهی‌ست.

دستمالچی در ابتدای کتاب «دشمنان آزادی» که از نامش بر می‌آید یک مجموعه باشد، سخنانی از علی شریعتی نقل می‌کند دالّ بر اینکه «روشنفکر» از دید او حتی می‌تواند کاملاً بی‌سواد باشد و حتی به جای امضا انگشت پای بر گه‌ها بزند اما همچنان و در معنای واقعی کلمه، روشنفکر باشد! به عبارت دیگر، «روشنفکر» در قاموس شریعتی، نه تنها هیچ نسبتی با انقلاب کبیر فرانسه و روشنگری اروپایی در نقد مذهب ندارد، بلکه از دید او روشنفکر ضرورتاً فردی مذهبی‌ست و از مذهب در برابر دیگر برساخته‌های بشری دفاع می‌کند. این دفاع طبیعتاً و ضرورتاً شامل دفاع از «امت» در برابر مفهوم مدرن «ملت» است و بنا به تاکید شدید و غلیظ علی شریعتی، امام این امت به هیچ وجه مطابق با ذائقه

توده‌های مردم عمل نمی‌کند بلکه آن‌ها را در مسیر آرمان‌های مذهب، که برای او نوعی سوسیالیسم آیینی ست رهنمون می‌شود.

در واقع علی شریعتی، چنانکه پرویز دستماچی نشان می‌دهد، یکی از نمایندگان تلفیق دین و سوسیالیسم در جامعه ما بود که در قرن بیستم و حتی تا امروز، نمایندگانی در سراسر دنیا دارد. نوع تفسیر غیر علمی اما ایدئولوژیک او از ابوذر غفاری، صحابی پیغمبر اسلام، قابل مقایسه با تفاسیریست که فی‌المثل جیم جونز، (Jim Jones) رهبر کاریزماتیک فرقه «معبد مردم» (Peoples Temple) از عهد عتیق و عهد جدید ارائه می‌داد و مشرب خود را سوسیالیسم رسولانه (Apostolic Socialism) نامید. درست همان‌طور که برای جونز هم اصل مبارزه با سرمایه‌داری بود، بنابراین تمامی مفاهیم مذهبی، از جمله آموزه «گناه اولیه» در کتاب مقدس، تعبیر ضد سرمایه‌داری می‌شد.

جونز معتقد بود گناه اولیه، زاده‌شدن در ایالات متحده آمریکا، به عنوان مبداء سرمایه‌داریست و رستگاری از آن در گروهی خروج (مهاجرت) از آمریکاست. چنین کاراکترهایی که پیش‌نمونه آن‌ها در رمان مشهور «خوشه‌های خشم»، اثر جان اشتین‌بک، در قالب کشیشی عدالت‌جو و سوسیالیست مطرح شده بود، کم و بیش در سراسر دنیا نمونه‌هایی دارد. این پیشاهنگان تفسیر سوسیالیستی از متون مقدس و معارف دینی، طبیعتاً بی‌اعتنا به روش‌شناسی‌های آکادمیک، «جدل‌نامه» (به یونانی polemic و به آلمانی Streitschrift) تولید می‌کنند. البته همه جدلیات یا جدل‌نامه‌های تولیدشده در تاریخ، آمیزه دین و سوسیالیسم نیستند اما گونه جدل‌نامه‌هایی که علی شریعتی از خود به زبان فارسی به جا گذاشت، در زبان‌های دیگر از جمله آلمانی و انگلیسی و فرانسه نیز یافتنیست؛ نوشته‌هایی که نه وجه علمی یا آکادمیک، بلکه اغلب وجه مبارزاتی و ایدئولوژیک داشته‌اند.

دستماچی از فعالان جنبش دانشجویی در خارج از کشور (کنفدراسیون) بود و سوابق زندان و تحمل سبب‌های انفرادی را برای تعقیب آرمان‌های خود در کارنامه دارد. او همچنین یکی از سه بازمانده عملیات تروریستی رستوران میکونوس در برلین در ۲۶ شهریور ۱۳۷۱ است و به عنوان شاهد در دادگاه علیه سران جمهوری اسلامی شهادت داده است. در این سال (۱۹۹۲ میلادی) کنگره جهانی احزاب سوسیالیست و سوسیال‌دموکرات در برلین برگزار می‌شد و چهار چهره از نمایندگان احزاب کرد، هدف این حذف فیزیکی بودند.

دستمالچی درباره ترورهای جمهوری اسلامی پنج کتاب دارد که نام یکی از آنها «ترور به نام خدا» است که به خوبی وجه دینی سیاست ترور در عصر جمهوری اسلامی را برجسته می‌کند.

دستمالچی در مجموع، نویسنده بیش از بیست مجلد کتاب غالباً در دفاع از دموکراسی، بررسی تروریسم اسلامی، نقد ولایت فقیه و نواندیشی دینی‌ست. کتاب «دشمنان آزادی» در نقد علی شریعتی، تنها یکی از آثار او در رد و نقد جریان موسوم به «روشنفکری دینی» است که توسط نشر گردون در برلین منتشر شده است. چاپ دوم این کتاب در ۱۴۰۰ همراه با تصحیحاتی منتشر شده و شامل بر فصولی‌ست با عناوین مانند:

- علی شریعتی: یک نگاه کوتاه به زندگی و اندیشه‌های او
- ابوذر سوسیالیست؟! فقر و یکسان‌سازی
- بازگشت به خویشتن خویش: ترس از آزادی و جامعه مدرن
- شیعه یک حزب تمام: فرقه‌گرایی دینی - مذهبی
- امت و امامت: تام‌گرایی در اندیشه، جامعه و ساختار حکومت
- انتظار، مذهب اعتراض: قیام برای واپس‌گرایی..

این کتاب بیش از چهارصد صفحه است و در انتهای آن پرویز دستمالچی به عنوان دارنده مدرک فوق‌لیسانس علوم سیاسی از دانشگاه برلین معرفی شده است. نسخه دیجیتالی کتاب هم قابل دسترس است.

شاخه زرین - جیمز فریزر

«انتقال شر» یا «تبدیل شر» که در انگلیسی با اصطلاح Scapegoating یعنی بز بلاگردان به آن اشاره می‌شود، در مطالعات مذهبی و انسان‌شناسی به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن یک شخص، حیوان یا شیء به نمایندگی از جامعه برای حمل بار گناهان، بیماری‌ها یا شرور دیگر انتخاب می‌شود. این عمل معمولاً به منظور پاک‌سازی یا تطهیر اجتماعی انجام می‌پذیرد. در بسیاری از فرهنگ‌ها، مراسمی وجود داشته که طی آن شر و بدبختی‌ها به یک فرد یا حیوان (که به عنوان قربانی گناه برگزیده می‌شد) منتقل می‌شد و سپس آن قربانی از اجتماع دور می‌شد یا کشته می‌شد تا شر با آن‌ها از جامعه خارج شود.

«بلاگردان» هم به فرآیند مشابه اشاره دارد که در آن شر و بدی‌ها به نحوی دیگر دور ریخته یا منحرف می‌شوند تا از بلایای طبیعی یا ارواح شرور دفع شود. این عمل می‌تواند شامل آیین‌هایی باشد که در آن‌ها اشیاء یا نمادهایی به عنوان نماینده شر در آب رها شده، یا به آتش انداخته می‌شوند یا به روش‌های دیگری دور ریخته می‌شوند.

جیمز فریزر در «شاخه زرین» خود، این مفاهیم را به عنوان بخشی از بررسی‌های خود درباره مذهب و آیین‌های باستانی تحلیل می‌کند. فریزر تلاش می‌کند تا نشان دهد چگونه این مراسم و عقاید نه تنها در ادیان باستانی بلکه در فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف سراسر جهان نمود دارند. وقتی یک الگوی رفتاری در سراسر سیاره و در تمامی ادوار دیده می‌شود،

کم‌ترین استنباطی که می‌توان کرد این است که از واقعیتی ریشه‌دار در جان آدمیزاد نشئت می‌گیرد. حمله جمعیت‌های خشمگین در هند و پاکستان به زنان بی‌حجاب یا به کسانی که متهم به توهین به مقدساتند، یا حملات مشابهی که در دنیای سیاست گاهی به یک فرد یا حزب صورت می‌گیرد، از منظر روان‌شناسی ژرفا، تخلیه انرژی فوق‌العاده‌ای است که درست مانند آب انباشته پشت یک سد بزرگ، می‌تواند ویرانی‌های سنگینی به بار آورد. تنها راه برای کنترل این تموجات و هیجانات جمعی، استفاده از دریچه‌هایی است که برای انتقال و کنترل مسیر این آب تدارک شده است. این دریچه‌ها، در فرهنگ و جامعه انسانی، در حقیقت آیین‌های دینی، به‌ویژه آیین‌های انتقال شرنده می‌توانند حدس‌بازند که علی‌رغم وجود این دریچه‌های انتقال انرژی، باز هم ممکن است که اوضاع از کنترل خارج شود.

جیمز جورج فریزر، نویسنده و انسان‌شناس بریتانیایی، شهرت خود را مدیون تالیف کتاب «شاخه زرین» است. این کتاب که نخستین بار در سال ۱۸۹۰ منتشر شد، به بررسی اعتقادات و رسوم مربوط به باروری، مذهب و میتولوژی در جوامع مختلف می‌پردازد. این اثر بینش‌های گسترده‌ای درباره نظام‌های اعتقادی مردمان مختلف ارائه می‌دهد و به عنوان یکی از پیشگامان مطالعات تطبیقی در زمینه دین شناخته شده است. عنوان فرعی این کتاب «یک مطالعه تطبیقی در دین» بوده است.

«شاخه زرین» در ویرایش اولیه خود به صورت دو جلد منتشر شد، اما در طول زمان و با بازنگری‌ها و توسعه‌های اضافه شده توسط فریزر، نسخه‌های بعدی شامل ۱۲ جلد در نهایت به چاپ رسیدند. ویرایش‌های بعدی شامل مطالب بیشتری بودند که دربرگیرنده تحلیل‌های عمیق‌تری از آداب و رسوم و باورهای مذهبی بودند.

با وجود تحسین‌های بسیار، اثر فریزر مورد انتقاداتی نیز قرار گرفته است. برخی از منتقدان او را به دلیل تکیه بیش از حد بر رویکردهای فرگشت‌گرایانه و استفاده از داده‌های انسان‌شناسی به صورت کتابخانه‌ای و بی‌تجربه مطالعه میدانی، مورد نقد قرار داده‌اند. همچنین، برخی دیگر از منتقدان بر این باورند که فریزر در تفسیر آیین‌ها و مراسم از دیدگاه‌های غربی و نئوکلاسیک خود استفاده کرده و این امر موجب شده تا تحلیل‌های او از دقت لازم برخوردار نباشند.

جیمز جورج فریزر در ۱۸۵۴ در اسکاتلند متولد شد و در دانشگاه گلاسکو و

سپس در دانشگاه کمبریج تحصیل کرد. او برای بیش‌تر عمر خود در کمبریج ماند و به تحقیق و نگارش پرداخت. فریزر به خاطر کارهای برجسته‌اش در زمینه انسان‌شناسی و مطالعات مذهبی در سال ۱۹۱۴ موفق به دریافت لقب «سر» شد. او همچنین به دلیل تاثیرگذاری‌های گسترده‌اش بر مطالعات مردم‌نگاری و فرهنگ‌های مختلف، به عنوان یکی از پیشگامان این رشته‌ها در دوران مدرن شناخته می‌شود.

در اپیزود بیست‌وهفتم از پادکست دیگری‌نامه با نام «بلاگردان» از این اثر کلاسیک در حیطه انسان‌شناسی استفاده کرده‌ایم و بخشی را در توضیح مفهوم «انتقال شر» از طریق بلاگردان‌سازی، نقل نموده‌ایم.

«شاخه زرین» سال‌ها پیش توسط کاظم فیروزمند به فارسی ترجمه و به همت نشر آگاه منتشر شده است.

یکصد و شصت سال مبارزه با آیین بهایی - فریدون وهمن

«از سال ۱۹۲۸ به بعد، با تحکیم موقعیت رضاشاه، روابط وی با ملایان تغییر کرد. وی که دریافته بود هیچ گونه اصلاحاتی با مداخلات ایشان در امور کشور عملی نیست با روشی سخت و خشن سیاست خود را تغییر داد. در سال ۱۹۲۸ وارد حرم حضرت معصومه شد و آخوندی را که روز قبل به همسر رضاشاه به خاطر حجابش بی‌احترامی کرده بود به دست خود تنبیه نمود. از آن پس، با گذراندن قانون لباس از مجلس، مقرر گردید فقط کسانی که امتحان مخصوصی گذرانده باشند حق استفاده از لباس روحانیت دارند. سپس کلاس‌های دانشگاه مختلط شد و سینماها و رستوران‌هایی که زنان را راه نمی‌دادند جریمه گشتند. در سال ۱۹۳۵ سینه‌زنی و مراسم مذهبی را در خیابان‌ها قدغن ساخت و ناآرامی‌های مشهد را با خشونت سرکوب نمود. با شروع این مرحله از سلطنت او، نه فقط وضع بهاییان، بلکه وضع همه مردم ایران دستخوش تغییر شد.»

جملات بالا از کتاب «یکصد و شصت سال مبارزه با آیین بهایی» نوشته فریدون وهمن است. این کتاب با عنوان فرعی «گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی-دینی ایران در دوران معاصر» به مستندسازی بهایی‌ستیزی در تاریخ ایران می‌پردازد و جنگ خونین آخوند شیعه را با این

آیین نوگرا گزارش می‌کند. اما فریدون وهمن که استاد بازنشسته دانشگاه کپنهاگن است، گزارش خود را با بصیرت‌هایی همراه کرده است که بسیار فراتر از صرف گزارش سرکوب یک دین می‌رود. در این کتاب همچنین صحنه‌های فوق‌العاده دردناک انسانی شرح داده می‌شود. یکی از این صحنه‌ها، فاجعه قتل و غارت دسته‌جمعی بهاییان در یزد است:

«در این ماجرا افراد بهایی را برای محاکمه و گرفتن حکم ارتداد نزد مجتهد نمی‌بردند؛ بلکه آنان را به مجرد دستگیری پاره‌پاره می‌کردند! آنچه موجب هیجان مردم می‌شد فقط احساسات دینی نبود بلکه فتوای علما مبنی بر حلال بودن اموال غارتی مغازه‌ها و خانه‌های بهاییان بود. این حملات حتی کسانی که سال‌ها از نزدیک با بهاییان معاشرت داشتند و با آنان هم‌غذا می‌شدند نیز شرکت می‌نمودند. بر سر برخی از این قربانیان بخت‌برگشته با درفش سوراخی ایجاد می‌کردند و در آن سوراخ نفت ریخته آتش می‌زدند! سایر انواع شکنجه و کشتن را از فرط شقاوت نمی‌توانم بنویسم. به‌ندرت زنان و کودکان را می‌کشتند بلکه آن‌ها را به بدترین وضع کتک زده، زخمی و مجروح کرده و در گوشه‌ای با گرسنگی رها می‌کردند تا خود بمیرند. از یک دهکده گزارش داده‌اند که فرزندان بهایی‌ها چندین روز زیر درختی که پدرانشان را کشته بودند گرسنه و بی‌حال افتادند تا آنکه جلوی چشم سایر دهاتی‌ها یک‌به‌یک جان دادند و کسی به فریاد آن‌ها نرسید. از کسی حکایت می‌کنند که مرد مجروح دیگری را روی زمین این‌سو و آن‌سو می‌کشید ولی نمی‌دانست بهایی‌ست یا نه! به همه می‌گفت: من تمام عمر مردی گناهکار بودهام. نماز نخوانده‌ام و هرگز کار ثوابی نکرده‌ام و جایم حتما جهنم بود. این مرد را نباید رها کنم چه اگر بهایی باشد و او را بکشم تمام گناهانم بخشیده می‌شود و جایم در بهشت خواهد بود.»

در این کتاب که نمونه‌های وحشتناکی از این حملات دسته‌جمعی به بهاییان گزارش شده است، به واقعه‌ای اشاره می‌شود که در زمان حکومت ظل‌السلطان، فرزند ناصرالدین شاه، در اصفهان رخ داد. ظل‌السلطان بنا را بر بهایی‌کشی می‌گذارد و از همراهی امام جمعه اصفهان، شیخ محمدتقی نجفی، هم بهره کافی و وافی می‌برد! اما وحشیانه‌ترین این کشتارها، صحنه‌هایی که دلالت بر نوعی جنون یا هیستری جمعی می‌کند، در یزد رخ داد و آنچه شما شنیدید برگرفته از گزارش یک مبلغ مذهبی به نام «نایپور ملکم» بود که در کتاب

خود با نام «پنج سال در یک شهر ایرانی»، این بلاگردان ساختن از بهایی‌ها را شرح می‌دهد. و همن به گزارش او اضافه می‌کند که ملای جوانی حدوداً سی‌ساله به نام سید محمدابراهیم، که از راه عتبات و از مسیر اصفهان به یزد برمی‌گشت، موقع را برای کسب شهرت مناسب دید. و همن می‌نویسد:

«[سید محمد ابراهیم] یک روز پس از ورود به یزد که مصادف با ۱۷ ربیع‌الاول و تولد پیغمبر اسلام بود، پس از نماز جماعت به منبر رفت و موعظه شدیدی علیه بهاییان نمود. بعد از ظهر همان روز جمعیت آزار و کشتار بهاییان را با غارت مغازه‌ها و سوزاندن خانه‌ها و کشتن مردان و زجر و شکنجه زنان و کودکان آغاز کردند. قتل بهاییان در یزد نمونه‌های شرم‌آوری از قساوت و بی‌رحمی‌ست که نشان می‌دهد تعصبات دینی می‌تواند برخی انسان‌ها را به صورت حیوانی درنده در آورد. مردم یزد، بیش از یک هفته کار را تعطیل کردند و پر گروه‌های خشناک به طور وحشیانه‌ای شب و روز به شکار بهاییان و کشتن ایشان پرداختند.»

در اپیزود بیست و هفتم پادکست دیگری‌نامه با نام «بلاگردان» تلاش کرده‌ایم که مفهوم انتقال شر از راه برساختن بلاگردان را از منظر انسان‌شناسی معرفی کرده و با ارجاع به نمونه‌های دردناک تاریخ نزدیک، آن‌ها را ملموس‌سازیم. کتاب «صد و شصت سال مبارزه با آیین بهایی» از منابع مورد استفاده در این اپیزود بوده است. این کتاب به همت نشر باران در سوئد منتشر شده است.

از باکتری تا باخ و بلعکس - دنیل دنت

«به واسطه لطف سخاوتمندانه پرفسور دنیل دنت، دسترسی رایگان به برگردان فارسی این کتاب میسر گردید و لذا، به همین خاطر بنده هم از طرف خودم و هم از طرف بسیاری از ایرانیان که در حال حاضر متأسفانه از دسترسی آزاد و غیرسانسور شده به دانش محروم هستند، از ایشان عمیقاً قدردانی می‌نمایم.» این جملات امیر منیعی، مترجم فارسی کتاب «از باکتری تا باخ و بالعکس» است. ترجمه این اثر، چنانکه مترجم فارسی یادآوری می‌کند، در کتابخانه‌های آنلاین به آسانی در دسترس است. تیم پژوهشی گفت‌وشنود، مطالعه آثار دنت را به خدانا باوران ایرانی پیشنهاد می‌کند.

اندیشه‌های دنت، تداوم منطقی ماتریالیسم اروپایی‌ست که از یک سو خود را از زبان فوق‌العاده پیچیده فلسفه قاره‌ای (کانتیننتال) رها کرده و از سوی دیگر با آخرین دستاوردهای علم روز خود را به‌روز کرده است. حوزه تخصصی دنیل دنت، فلسفه ذهن و علوم شناختی است. او در حوزه‌هایی چون هوش مصنوعی و آگاهی ذهنی تأثیرگذار بوده و به خاطر داشتن دیدگاه‌های روشنفکرانه و بحث‌برانگیز شناخته می‌شود. دنت همچنین بر روی نقاط اشتراک بین علم و فلسفه تمرکز دارد و سعی می‌کند این دو را به طوری که برای عموم قابل فهم باشد، به هم پیوند دهد.

دنیل دنت همچنین به خاطر دیدگاه‌های آشکار خدانا باورانه‌اش شناخته شده است. او طی سال‌ها به صورت فعال در بحث‌های مربوط به دین، علم و خدانا باوری شرکت کرده

و از منتقدان سرسخت مذهب و دیدگاه‌های متافیزیکی بوده است. دنت اغلب استدلال می‌کند که دین می‌تواند به عنوان یک پدیده طبیعی توضیح داده شود و نیازی به توسل به ماوراءالطبیعه ندارد.

او در آثار خود به بررسی و تحلیل علمی دین پرداخته و تلاش کرده است تا نشان دهد که چگونه باورهای دینی می‌توانند از منظر تکاملی و روانشناختی توجیه شوند. دنت همچنین از مفاهیم و اصطلاحاتی مانند «معنویت بدون اعتقاد به خدا» پشتیبانی کرده و بر این باور است که انسان‌ها می‌توانند ارزش‌ها و تجربیات معنوی را بدون نیاز به خدا تجربه کنند.

این دیدگاه‌ها در میان جامعه علمی و فلسفی واکنش‌های مختلفی برانگیخته است؛ برخی از همکارانش که این نگاه را می‌پذیرند و برخی دیگر که آن را به چالش می‌کشند. در مجموع، دنت به عنوان یکی از چهره‌های برجسته در جنبش خداناباوری مدرن شناخته شده و به ترویج دیدگاه‌های علمی و فلسفی در مورد دین کمک کرده است.

کتاب «از باکتری تا باخ و بالعکس»، یکی از آثار دنت است که در آن به بررسی پیوندهای بین تکامل بیولوژیکی و پیشرفت‌های فرهنگی می‌پردازد. در این کتاب، دنت استدلال می‌کند که هنر و موسیقی نه تنها محصولاتی فرهنگی هستند، بلکه دارای جنبه‌هایی فرگشتی نیز می‌باشند که به بقای انسان کمک کرده‌اند. این دیدگاه، که موسیقی و هنر را به عنوان عواملی در تکامل انسان بررسی می‌کند، به چالش‌های فکری جدیدی در حوزه‌های فلسفه، روان‌شناسی و علوم شناختی دامن زده است.

در جوامع انگلیسی‌زبان، کتاب «از باکتری تا باخ و بالعکس» مورد استقبال قرار گرفته و تحسین‌هایی به خاطر تلفیق عمیق و دقیق علم با فلسفه دریافت کرده است. این کتاب به خوانندگان این امکان را می‌دهد که درک بهتری از پیوند بین زیست‌شناسی و فرهنگ کسب کنند و بحث‌هایی را در حوزه‌های تحقیقاتی مختلف ایجاد کرده است.

در جوامع غیر انگلیسی‌زبان نیز، با توجه به ترجمه‌های موجود، این کتاب توانسته است تأثیراتی مشابه داشته باشد، هرچند که ممکن است بازخوردها در نتیجه تفاوت‌های فرهنگی متفاوت باشند. برخی ممکن است نقدهایی به سبک نگارش دنت و رویکرد فلسفی او داشته باشند، اما به طور کلی کتاب به خوبی توانسته است مخاطبان گسترده‌ای را در سراسر دنیا جذب کند.

چگونه مسلمان شدیم؟ - آرمین لنگرودی

«اکنون پس از آشنایی با مفاهیم اولیه عرفانی، شاید این گفته اسلام‌شناس آلمانی، اسون محمد کالیش، بیش‌تر قابل فهم باشد که در کتاب خود «تاسازگاری‌ها در تاریخ شیعه» می‌نویسد: «به گمان من شواهد بسیاری وجود دارند مبنی بر اینکه ریشه شمایل امروزی محمد، در عرفان شیعی نهفته است.»»

آرمین لنگرودی در کتاب «چگونه مسلمان شدیم؟» پس از آنکه به طیف وسیعی از اندیشه‌ها و انگاره‌های غنوصی (گنوستیک) می‌پردازد و به‌ویژه از کهن‌ترین متون فرقه‌های گنوستیک مانند مانویان، مندائیان و جریان‌های مشابه مسیحی آن‌ها نقل قول مستقیم می‌کند، ادامه می‌دهد:

«نگاهی گذرا به زندگی‌نامه «محمد» و «علی» بنا بر روایات اسلامی به ما این احساس را می‌دهد که این زندگی‌نامه‌ها، نه توضیح سرگذشت افرادی که پیدایش اسلام مدیون آن‌هاست، بلکه برعکس، داستان‌هایی هستند که تنها به منظور تایید ایده‌ای ساخته شده‌اند که پیشاپیش وجود داشته است. این احساس اولیه، یک حقیقت را در خود نهان کرده و آن این است که تمامی ایدئولوژی‌های جهان، به یک ایدئولوگ (فرد سازنده ایدئولوژی) احتیاج دارند. وظیفه تاریخ‌نویسان اسلامی، پرکردن دو سده تاریک تاریخی با افسانه‌هایی بود که برای وصول به آن می‌بایستی مفاهیم عرفانی با

«دمیدن نَفَس» به شخصیت‌های دینی تبدیل می‌شدند. برای تبدیل مسندها، القاب و شعارهای عرفانی به افراد حقیقی، ضرورت‌ها و پیش‌شرط‌های مشخصی لازم است. در مورد اسلام این نیازها به گونه‌ای بسیار مقبول وجود داشتند.»

آرمین لنگرودی به تفصیل این ضرورت‌ها و پیش‌شرط‌هایشان را توضیح می‌دهد. به طور مختصر، تلاش خاندان بنی‌هاشم در قالب حکومت عباسیان برای خرید مشروعیت تثریک برای خود، آن‌ها را به «دبیران» یا همان اشراف‌زادگان ایرانی محتاج می‌کرد تا بتوانند در سرزمین‌های وسیع ایرانی تا بلخ و خراسان حکومت کنند. از سوی دیگر، این اشراف‌زادگان هم تمایل داشتند تا با ایفای نقش ایدئولوگ برای حکومت جدید (اعراب)، تسلط خود را بر رعایای ایرانی حفظ نمایند. در حالی که طیف وسیعی از ایرانیان مسیحی شده بودند و یا عقایدی مشابه سازمان‌های عارفانه مسیحی داشتند، این نیاز هم وجود داشت که خود را با مسیحیت بیزانسی متمایز سازند؛ نیازی که در انتهای دوران ساسانی هم احساس شد و موجب گردید که شاهنشاهان متاخر ساسانی، مسیحیت سریانی را به رسمیت شناخته و قویا از آن حمایت کنند. نام «محمد» در حقیقت از ریشه سریانی (و نه عربی) به معنای منتخب است و «برای ایرانی‌ها «محمد» شکل شرقی «عیسی» بود و برای همین هم جداکردن این دو شخصیت برای آن‌ها چندان دشوار نمی‌آمد. ... در حالی که برای بعضی، این نام، معنی یک امام و یا یک شخصیت عرفانی والا را داشت، برای دیگران به معنی عیسی و فرزند مریم بود.»

اگر این ملاحظات در بوته نقد موشکافانه آکادمیک قرار گیرد و سربلند بیرون آید، از جمله به این معنی‌ست که فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، دلایلی به مراتب پیچیده‌تر از آن داشته که تصور می‌کردیم. این دلایل بیش‌تر از آنکه به تزلزل سیاسی داخل خاندان‌های اشرافی پارسی بازگردد، احیاناً به یک ریزش ایدئولوژیک در میان ایرانیان راجع است که مبتنی بر آن، اقبال به بهدینی (زرتشتی‌گری) کم و اقبال به مسیحیت نسخه ایرانی افزوده شده است. تلاش شاهنشاهان ساسانی برای به رسمیت‌شناختن مسیحیت، در حقیقت نوعی امتیازدهی برای حفظ انسجام جهان ایرانی بوده است؛ امتیازدهی‌ای که پس از فروپاشی سیاسی، از ناحیه اشراف‌زادگان ایرانی ادامه پیدا کرد و نتیجه آن متمایز شدن دینی به نام «اسلام» از مسیحیت بیزانسی بود.

لنگرودی در خصوص سیاست هویتی این دبیران و دیوان‌سالاران ایرانی در بارگاه خلیفه عباسی می‌نویسد: «برای استقلال از ایدئولوژی بیزانس، می‌بایستی وابستگی دین عربی از مسیحیت قطع می‌شد. نگاه به غرب، می‌بایستی از این به بعد، به سمت شرق معطوف می‌گشت. این امر شامل تمامی جوانب این ایدئولوژی می‌شد. از پیامبر گرفته تا جهت قبله برای عبادت.»

کتاب «چگونه مسلمان شدیم: پژوهشی مستند در تاریخ پیدایش و گسترش اسلام» نوشته آرمین لنگرودی، به این ترتیب دیدگاهی رادیکال (ریشه‌ای) را معرفی می‌نماید که بعضی درونمایه‌های محوری آن، اول‌بار توسط پژوهشگران اروپایی طرح شده است. یکی از این پژوهشگران، ایگناز گلدزیه‌ر است که معتقد بود اسلام اولیه، گرایشی داخل مسیحیت آغازین بوده است. پژوهشگر دیگر، آلمانی مسلمان‌شده، به نام اسون کالیش است که پس از سال‌ها پژوهش ابراز عقیده کرد که پیامبر اسلام، تاریخا وجود خارجی نداشته است و مرتد اعلان شد!

این کتاب که به همت انتشارات فروغ در کلن آلمان منتشر شده در تابستان ۱۳۹۹ به چاپ سوم رسیده است. لنگرودی در مقدمه می‌نویسد که نفرت از ایدئولوژی حکومت فعلی ایران پرسش «ما چگونه مسلمان شدیم» را علاوه بر یک کنجکاوی آکادمیک، به یک پرسش روز تبدیل کرده است. لنگرودی ضمن رجوع به منابع آلمانی و انگلیسی، از ترجمه‌های رسمی قرآن، عامدانه بهره نگرفته است. چراکه این ترجمه‌ها را غیرانتقادی و حتی گمراه‌کننده می‌داند: «ترجمه‌های آورده‌شده در این نوشته، با ارجاع به یافته‌های جدید زبان‌شناختی فرهنگ‌های کهن، بخصوص در زمینه زبان آرامی که زبان اولیه قرآن بوده، انجام گرفته‌اند.»

مطالعه این اثر مفصل، انتقادی و تطبیقی به همه علاقه‌مندان به پژوهش‌های دینی و آیینی به‌ویژه علاقه‌مندان به تبارشناسی جریان‌های اسلامی و مسیحی پیشنهاد می‌شود.

ارتداد در مسیحیت آغازین و نقش آن در پیدایش و گسترش اسلام - آرمین لنگرودی

«ارتداد از بین نمی‌رود؛ بلکه تنها می‌تواند از شکلی به شکل دیگر تبدیل شود.» این جمله را آرمین لنگرودی، نویسنده کتاب «ارتداد در مسیحیت آغازین و نقش آن در پیدایش و گسترش اسلام»، در مقدمه می‌آورد. او معتقد است مانند قانون پایستگی انرژی، ارتداد تنها تغییر شکل می‌دهد اما تا زمانی که یک فرهنگ دینی مسلط است، مخالفت با آن هم خواهد بود: «اگر ما رمز بقای مذاهب حاکم را تنها در خصیصه مطلق‌گرایانه آن‌ها بیابیم، طبیعتاً بایستی رمز ماندگاری جریان‌ات سرکوب‌شده را در انعطاف‌پذیری و قابلیت انطباق‌پذیری آن‌ها بجوییم.»

آرمین لنگرودی در همان بند اول مقدمه، از بابت کاربست اصطلاح «ارتداد» عذرخواهی می‌کند؛ چراکه به اعتقاد او «به عنوان یک پژوهشگر بی‌طرف، شاید پسندیده نباشد هر آنچه را که با الهیات حاکم در کلیسای روم یا بیزانس ناهمراستا می‌نمود، مرتد بنامم». در حقیقت، او قصد جانبداری از برخی جریان‌ات مسیحی را که در قالب کلیسای کاتولیک روم یا بیزانس (روم شرقی و غربی) مستقر شدند و تا امروز پاییده‌اند، ندارد. بنابراین توضیح می‌دهد که «در این‌جا منظور از ارتداد، همان ناخوانایی با ایدئولوژی رسمی و حاکم می‌باشد». اگر کسی بپرسد که مطالعه تنوع وسیعی از جریان‌ات مسیحی که مهر مرتد به

پیشانی‌شان خورد، چه اهمیتی دارد، پاسخ را خواننده فارسی‌زبان این تالیف فارسی، در عنوان فرعی کتاب می‌یابد: «و نقش آن در پیدایش و گسترش اسلام».

تز اصلی کتاب ارتداد در مسیحیت آغازین این است که نشان دهد جنگ میان شرق و غرب نقش بسیار مهمی را در شکل‌گیری باورهای دینی در هر دو سو بازی کرد. غالباً جملات ساده‌ای در تشریح استقبال از اسلام در سرزمین‌های ایرانی پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی شنیده‌ایم؛ جملاتی از این دست که نارضایتی مردم تهیدست از اشراف و موبدان عالی‌رتبه زرتشتی، استقبال از اسلام را رقم زده است. این در حالی‌ست که موضوع پیچیده‌تر می‌نماید. پیش از این در اپیزودهای **چهارم**، **پنجم**، **ششم** و **هفتم** پادکست دیگری‌نامه، به نقل از جمشید کرشاسپ چوکسی در کتاب «ستیز و سازش» از الگوها و علل تغییر دین از بهدینی (زرتشتی‌گری) به اسلام مطالبی را نقل کردیم. در اپیزود هفدهم با نام «**قصه‌های تکراری؛ چهره‌های نو**» هم به نقل از همین پژوهشگر زرتشتی‌تبار، از احتمال بازسازی داستان پیغمبر اسلام از روی الگوی زرتشت پیامبر، مطالبی را طرح کردیم.

اما دیدگاه لنگرودی ریشه‌ای‌تر (رادیکال‌تر) است. او خطی پژوهشی را تعقیب می‌کند که مدعی‌ست اسلام در آغاز، شاخه‌ای از مسیحیت بوده است که به تدریج و در جریان قطبی‌شدن جنگ ایدئولوژیک میان شرق و غرب، به یک دین مستقل تبدیل شده است. مطابق با این دیدگاه که اولین بار پژوهشگران آلمانی تبار پیش نهادند، بسیاری از چهره‌های صدر اسلام از جمله خود پیامبر اسلام، مخلوقات ادبی (literary figures) هستند. واقع کسانی که متون اولیه این جریان مسیحی - مسیحیان سُرانی یا به تعبیر قرآن «نصرانی» - را ویرایش کردند، آن را چنان تغییر دادند که به کلی یک دین مستقل از خاستگاه مسیحی خود بازنموده شود. آن‌ها در برابر نفوذ ایدئولوژیک - بخوانید همان تهاجم فرهنگی - غرب چنین می‌کردند. کما این‌که مطابق با پژوهش‌های ریچارد پین آمریکایی، شاهنشاهان متاخر ساسانی هم علی‌رغم مقاومت موبدان زرتشتی، مسیحیت سریانی را به عنوان یک دین رسمی امپراطوری ایرانی، تصدیق کرده بودند. این شاهنشاهان هم برای مقابله با مسیحیت بیزانسی به تاسیس یک کلیسای ایرانی مبادرت کرده بودند. (در این مورد به اپیزودهای **نهم** و **دهم** پادکست دیگری‌نامه رجوع کنید).

لنگرودی در کتاب «چگونه مسلمان شدیم؟» به این ویرایش و بازنویسی جهت‌دار

ادبیات دینی پس از فروپاشی ساسانیان می‌پردازد. در کتاب ارتداد در مسیحیت آغازین، تمرکز لنگرودی بر نشان‌دادن الگوهای مخالفت و مقابله با ایدئولوژی رسمی دو کلیسای مستقر در روم شرقی و غربی، یعنی بیزانس و واتیکان است و بنابراین بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از این کتاب اطلاعات تازه‌ای به خواننده فارسی‌زبان در مورد تحولات دینی و سیاسی در ناحیه بالکان و همین‌طور جنوب ایتالیا و فرانسه می‌دهد. اصطلاحاتی مانند ارتداد بُغمیلی و کاتاری شاید برای اولین بار است که با یک قلم فارسی و به تفصیل معرفی می‌شوند. لنگرودی می‌نویسد: «شیوه مبارزه کلیسای کاتولیک و ارتدوکس (رومی و بیزانتینی) بر علیه مخالفین خود، شیوه‌ای ناصداقانه و بیش‌تر مبتنی بر اتهام‌زنی بود. این بدان معنی‌ست که بیش‌تر واژه‌های مورد استفاده در تشریح مرتدها و منحرفین، فاقد پایه درست و بیش‌تر بر تهمت‌پراکنی استوار بود. (fake news) برای همین هم، اکثر چیزهایی که به این گروه‌ها نسبت داده می‌شد، نمی‌توانست بیانگر ماهیت واقعی آن‌ها باشد. همین شیوه را هم بعدها اسلام در مبارزه خود بر علیه دگراندیشان غیرمسلمان به کار گرفت.» لنگرودی در زیرنویس توضیح می‌دهد که اتهام بی‌بند و باری جنسی از رایج‌ترین اتهامات به جریان‌ها مسیحی ناهمسو بوده است. کما اینکه این روزها شیعیان که فرهنگ دینی مسلط بر ایران امروز هستند، اتهامات مشابهی به بهاییان می‌زنند.

بنابراین چنانکه لنگرودی تصریح می‌کند این کتاب، مکمل کتاب قبلی او «ما چگونه مسلمان شدیم؟» است. تفاوت در این است که تمرکز کتاب «ارتداد در مسیحیت آغازین» نه تبدیل دین در سرزمین‌های ایرانی، بلکه تبعات دو قطبی‌شدن ایدئولوژیک شرق و غرب، در پیرامون اروپای بری (continental) است.

کتاب که نخستین بار در تابستان ۱۳۹۸ به همت انتشارات فروغ در آلمان منتشر شده، پنج فصل به شرح زیر دارد:

- فصل اول: مسیحیت یهودی
- فصل دوم: عرفان در مسیحیت
- فصل سوم: مسیحیت عرفانی در اروپا و سرانجام اسلامی آن
- فصل چهارم: جای پای عرفان مسیحی در قرآن
- فصل پنجم: ادبیات قرآنی.

چاقو - سلمان رشدی

«۳۳ سال و نیم از فتوای آیت‌الله خمینی علیه من و همه افراد درگیر در انتشار «آیات شیطانی» گذشته بود. در طول این سال‌ها، اعتراف می‌کنم، گاهی تصور می‌کردم که قاتل من در یکی از انجمن‌های عمومی ظاهر می‌شود و به همین شکل به سراغم می‌آید. بنابراین اولین فکری که وقتی این شکلی قاتل را دیدم که به سمتم می‌دوید [به ذهنم رسید] این بود: پس تویی!... آمدی...»

گفته می‌شود آخرین کلمات هنری جیمز در بستر مرگ این بود: «پس بالاخره آمد! آن امر نامدار!» مرگ داشت سراغ من می‌آمد؛ اما به نظرم نامدار نمی‌رسید! به نظرم ناهنجار می‌آمد!

این‌ها جملات رشدی پس از سوءقصد ۱۲ آگوست سال ۲۰۲۲ در ایالات نیویورک آمریکا است. بر اثر این سوءقصد، این نویسنده نامدار آسیب‌های جدی دید و از جمله چشم راست خود را برای همیشه از دست داد. او در این رمان کوتاه که نامش «چاقو» است پیش و پس از این ترور دردناک را توضیح می‌دهد و از خواب هولناک پیش از برگزاری جلسه و از تروریستی که «نام مستعارش، از نام‌های واقعی افراتیون مشهور شیعه ساخته شده بود» صحبت می‌کند.

مترجمان فارسی این جدیدترین اثر سلمان رشدی، در مقدمه توضیح کوتاهی در

مورد سوابق رشدی و آثار مشهور قبلی‌اش می‌دهند. آن‌ها خود را «گروه مترجمان پنهان» نامیده‌اند. ناشر هم، خود را «نشر پنهان» نامیده و در صفحات اول یادآوری کرده‌اند که «کلیه حقوق معنوی این اثر متعلق به نویسنده است».

رشدی که در فصل اول همین کتاب توضیح می‌دهد که انگیزه‌اش برای شرکت در جلسه آمفی تئاتری که این اتفاق فجیع در آن افتاد، انگیزه‌ای مالی و برای پرداخت بعضی قبوض انباشته منزل بوده است، متأسفانه از انتشار این اثر به زبان فارسی، سود مالی نمی‌برد. با این حال، خوانندگان فارسی زبان می‌توانند به کیف پول دیجیتال ناشر، به صورت سه رمزارز بیتکوین، اتریوم و تتر، پول واریز کنند. نشانی کیف پول دیجیتال، در صفحه دوم کتاب آمده است.

اسرار هزارساله - علی‌اکبر حکمی‌زاده

«من راستی خنده‌ام می‌گیرد وقتی می‌بینم این مردم خود را به اسلام می‌بندند و یا از آن طرفداری می‌کنند. یک پایه مهم اسلام، توحید است. شما از همین توحید چه بهره‌ای دارید؟! اگر یک مادی تمام، ادعای توحید کند، خیلی به حقیقت نزدیک‌تر است زیرا او همه عامل را پیرو یک نظام ثابت می‌داند ولی شما هزاران سنگ و چوب قبر و صاحب قبر را دست‌اندر کار می‌دانید.»

این‌ها جملات علی‌اکبر حکمی‌زاده است. او مجموعه‌ای از جدلیات بی‌پرده و بی‌پروای خود علیه آنچه دین مسلط ایرانیان می‌نامید را در نشریه پرچم در سال ۱۳۲۲ منتشر کرد و سپس در قالب کتابی به نام «اسرار هزارساله» منتشر نمود.

انتشار چنین کتابی در آن اوضاع و احوال به این علت شجاعانه بود، که با تبعید رضاشاه، دولت مرکزی ضعیف شده بود. در همین ایام است که افراد مرتجع‌ی مانند محسن صدر دوباره به میدان بازمی‌گردند و آثار انتقادی احمد کسروی را ممنوع‌الانتشار می‌کنند. قتل احمد کسروی هم در ۱۳۲۴ محصول خلاء قدرت ناشی از نبود دولت رضاشاهی‌ست. با این حال، حکمی‌زاده که خود مانند کسروی و تقی‌زاده، تحصیلات حوزوی را تجربه کرده بود، تلاش می‌کند با طرح پرسش‌های ساده اما گزنده، تناقضات ایرانیان را نشان دهد. او در این کار، به ویژه فرهنگ دینی مسلط را نقد می‌کند.

گفتار یکم در کتاب «اسرار هزارساله»، «خدا» نام دارد. حکمی زاده تاکید می کند که اولین اصل اسلام، توحید است. «قرآن، در چند جا می گوید خود پیغمبر غیب نمی داند. در چند جا می گوید که او هم بشری ست مانند دیگران. جز اینکه به او وحی می شود و می گوید که او مالک سود و زیان خود نیست. (قل لا الملق لنفسی نفعاً و لاضرراً) ولی شما برای امام زاده داوود هم حاضر نیستید این ها را بپذیرید!»

حکمی زاده در انتقاد از زیارت شیعی که آن را «گنبدپرستی» می نامد و همین طور باور به شفاعت امامان و قدیسین، می نویسد:

«ابن مکتوم، از اصحاب خاص پیغمبر، کور بود. نه او بینایی خود را از پیغمبر خواست و نه پیغمبر چنین کاری کرد. عقیل، برادر علی کور بود. نه این برادر، خود دخیل بست و نه او عقیل را به چنین حاجتی رسانید. ولی شما می گوید تربت امام، شفای هر درد و امان از هر بلایی ست. نه راستی شما در این سخن اگر شوخی می کنید که دین و خدا و جان مردم شوخی بردار نیست. و اگر جدی می گوید پس چرا معطلید؟! بگوئید همه این بیمارستان ها و داروخانه ها و دانشکده های طب و داروسازی را برچینند!»

چنین انتقادات عقل گرایانه ای، بعدها از برخی دیگر از نویسندگان منتقد شیعه که خود شیعه زاده بودند هم ابراز شد. به عنوان نمونه، حیدرعلی قلمداران در کتاب «راه نجات از شر غلات» همین گونه ملاحظات عقلانی را مبنای انتقاد از «دین مسلط» قرار می دهد و فقدان مبانی اسلامی و حتی ضدیت این رفتارها را با اسلام، ادعا می کند. در اپیزود هشتم از دیگری نامه با نام «از دخمه ها تا امام زاده ها؛ مرزهای سیال فرهنگی» شرحی از او و عقایدش را شاهد بودید. علاوه بر قلمداران، ابوالفضل برقی هم یکی دیگر از نیروهای ریزشی سازمان شیعه محسوب می شد که البته کمی بعدتر، به صف این گونه منتقدان عقل گرا پیوست. «اسرار هزارساله» با واکنش روح الله خمینی جوان هم مواجه شد و رساله «کشف الاسرار» خمینی در پاسخ به آن نوشته شد. غم انگیز است که با فروپاشی نظام شاهنشاهی، ورق به نفع حامیان راست کیش شیعی گری برگشت. مطالعه کتاب «اسرار هزارساله» از حیث نکته سنجی های عقل گرایانه ای که می کند و به ویژه، وقتی در بستر تاریخ غم بار صد سال اخیر نگریسته شود، هنوز خواندنی ست. این کتاب به صورت رایگان و در قالب پی.دی.اف، به آسانی در کتابخانه های آنلاین در دسترس است.

اندیشه سیاسی در اسلام معاصر - حمید عنایت

برای دانش‌آموختگان رشته فلسفه در ایران و علاقه‌مندان عمومی ادبیات فلسفی، حمید عنایت بیش‌تر با ترجمه‌اش از کتاب «فلسفه هگل»، اثر والتر استیس، مشهور است. اما این پژوهشگر که متأسفانه فقط پنجاه سال عمر کرد، از ترجمه و تالیف آثار متعددی از خود به جا گذاشت. با این حال، یک نگاه کلی به عناوین آثارش و از جمله همین کتاب «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر»، علاقه او را به اسلام‌گرایی و آنچه که تجدد فکر اسلامی و شیعی می‌خواند، نشان می‌دهد.

حمید عنایت از خانواده‌ای روحانی بود. گفته می‌شود که پدرش بر اثر اصلاحات دوران رضاشاه، لباس روحانیت را کنار گذاشت و محضر‌داری می‌کرد. مانند اغلب نخبگان ایرانی، عنایت سوابقی با حزب توده داشت و باز چنان که یک الگوی کلی و بسیار تکرارشونده در میان نخبگان ایرانی آن سال‌هاست، پس از جدایی از حزب توده به جریان‌های اسلام‌گرا تقرب پیدا کرد. او سمپات با محمد مصدق و جبهه موسوم به ملی بود و به نظر می‌رسد که به مرور، به اصل خانوادگی خود که دیانت اسلام بود، بازگشته باشد. در بخش یاد و سپاس در انتهای مقدمه‌ای که عنایت بر کتاب خود «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر» می‌نویسد، مرتضی مطهری را «متفکری اصیل و خلاق و مسلمانی به تمام معنی انسان دوست» معرفی می‌کند و می‌آورد: «اگر دوستی این‌جانب با مرحوم مرتضی مطهری استاد فلسفه اسلامی دانشگاه تهران نبود، اندیشه اصلی این کتاب به خاطر مخطور نمی‌کرد.»

اندیشه اصلی کتاب، مروری کلی بر دلالت‌های سیاسی سنت اسلامی بود؛ یعنی بازتابی از دلبستگی‌های سیاسی مرحوم عنایت و بسیاری از همفکران همنسلش. آن‌ها که عمری تحت سیطره حکومتی تجددخواه و توسعه‌گرا به سبک اروپایی زندگی کرده بودند، نسبت به میراث اسلامی خوش‌گمان بودند و تصور می‌کردند با احیای فکر اسلامی و با تأکید بر نواندیشی و تجدد داخل پارادایم‌های اسلامی، می‌توان انتظار دورانی درخشان‌تر داشت. خود او در مقدمه بر «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر» می‌نویسد:

«این کتاب آن قدرها که به اندیشه‌های اسلامی می‌پردازد به اندیشه‌هایی که مسلمانان طبق برداشت خود عرضه داشته‌اند نمی‌پردازد. منظور آن است که به اندیشه‌های اسلامی‌ای می‌پردازد که در جامه اصطلاحات و مقولات رسمی فقه و کلام و سایر معارف اسلامی بیان شده، هرچند ممکن است بسیاری از آن‌ها غیرسنتی و غریب و نامعهود بنماید.»

به عبارت دیگر، او در این کتاب نه چندان بر آن عده که تحت عنوان «روشنفکر دینی» یا «تواندیش دینی» مشهور شدند متمرکز بوده است که بر روحانیت نواندیش و تجددخواه. نمونه این روحانیت از جمله نعمت‌الله صالحی‌نجف‌آبادی است که در انتهای کتاب به ابداعات او داخل فقه اسلامی و اندیشه شیعی پرداخته می‌شود. نعمت‌الله صالحی‌نجف‌آبادی خود از روحانیت سیاسی بود که در استقبال از رهبری دینی و سیاسی آیت‌الله خمینی پیشتاز بودند و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تنها دستاوردها را تأکید بر مشروعیت زمینی (دموکراتیک) ولایت فقیه بود. صالحی‌نجف‌آبادی از جمله با کتاب «شهید جاوید» خود در دهه چهل مشهور شد که در آن با نقد تصور سنتی شیعه از «علم غیب امامان معصوم» تلاش می‌کرد ثابت کند حسین‌بن علی با محدودیتی که علم هر انسان متعارف دارد و با لحاظ درایت سیاسی و شجاعت آیینی، قدم در راه شهادت گذاشته است. عنایت در همین کتاب توضیح می‌دهد که چطور تفسیر صالحی‌نجف‌آبادی از قیام «سیدالشهداء» در میان دو موضع قرار می‌گیرد: موضع شیعیان سنتی در خصوص برخورداری امام از علم غیب و موضع اهل سنت در تخطئه حرکت حسین‌بن علی علیه خلافت اموی.

از این‌رو، برای مخاطبان فارسی‌زبان امروزی، مرور کتاب «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر» شاید بیش از آنکه عنوان جامع آن ادعا می‌کند سند خوبی برای پژوهش در فکر

خود عنایت و هم‌نسلان او باشد. کتاب پنج قسمت دارد، با این عناوین: ۱. تشیع و تسنن؛ تعارض و توافق؛ ۲. بحران خلافت؛ ۳. اندیشه حکومت اسلامی؛ ۴. ناسیونالیسم، دموکراسی و سوسیالیسم؛ و ۵. نظری به تجددخواهی شیعه.

اصل کتاب به زبان انگلیسی نوشته شده و بهاءالدین خرمشاهی که در جهت‌گیری فکری-سیاسی همسو با عنایت بوده است، آن را به فارسی برگردانده است. برای آن‌ها که به یاد می‌آورند حدود دو دهه پیش، بهاءالدین خرمشاهی به عنوان منتقد مواضع عبدالکریم سروش (ملقب به نواندیش دینی) در حلقه مجله کیان ظاهر می‌شد، نوع تفکر و مواضع عنایت را هم بهتر درک خواهند کرد. به طور خلاصه، عنایت از مکلاهای خوش‌بین به سازمان روحانیت شیعه و بخش به اصطلاح نوگرای آن بوده است.

چاپ اول این کتاب، یک سال پس از درگذشت مولف در سال ۱۳۶۱ (بر اثر سکته قلبی در یک پرواز هوایی) و با همت انتشارات خوارزمی انجام گرفته (دی‌ماه ۱۳۶۲) و چاپ دوم آن در تیرماه ۱۳۶۵ منتشر شده است.

حمید عنایت، زاده ۸ شهریور ۱۳۱۱ در تهران - درگذشته ۳ مرداد ۱۳۶۱ پژوهشگر، نویسنده و مترجم برجسته ایرانی در حوزه علوم سیاسی و فلسفه سیاسی بود. او تحصیلات خود را در دانشگاه تهران آغاز کرد و در آن‌جا مدرک کارشناسی خود را از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دریافت کرد. به دلیل کسب رتبه اول، بورسیه‌ای برای ادامه تحصیل در خارج از کشور دریافت کرد و در دانشگاه لندن به تحصیل پرداخت.

دیگر آثار مهم او شامل «تاریخ طبیعی دین» دیوید هیوم، «سیاست» ارسطو، «عقل در تاریخ» هگل و «قیصر و مسیح» ویل دورانت هستند. او همچنین نویسنده کتاب‌هایی مانند «تاریخ اندیشه‌ها و نهادهای سیاسی در ایران و اسلام» و «اسلام و سوسیالیسم در مصر» بود.

حمید عنایت به عنوان استاد در دانشگاه تهران و پس از آن در دانشگاه آکسفورد فعالیت داشت و محمدعلی کاتوزیان، مبلغ محمد مصدق و جبهه ملی، از ستایشگران او بوده است. او در سوم مرداد ۱۳۶۱، در جریان پروازی از فرانسه به انگلستان، بر اثر سکته قلبی درگذشت و پیکرش در قبرستان مسلمانان شهر آکسفورد به خاک سپرده شد.

حجاب و روشنفکران - نوشین احمدی خراسانی

نوشین احمدی خراسانی که در میان فعالان جنبش زنان، نامی آشنا و حتی قدیمی‌ست، متولد ۱۳۴۸ است و در رشته مطالعات زنان در دانشگاه تهران، کارشناسی‌ارشد گرفته است. او که از گردانندگان بسیاری از مجلات اینترنتی زنان از جمله «تریون فمینیستی» و «مدرسه فمینیستی» بوده است، صاحب تالیفات متعددی هم هست، از جمله «زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها» که مجموعه مقالات است و «زنان بی‌گذشته» که مجموعه داستان است. کتاب «حجاب و روشنفکران» از آخرین تالیفات اوست که در ۱۳۹۰ منتشر شده است.

بر صفحه چهارم نسخه دیجیتال حجاب و روشنفکران درج شده است: ناشر: مولف! ویراستار این اثر هم جواد موسوی خوزستانی، همسر او، است. کتاب شامل بر یک پیش‌گفتار و پنج فصل است که عناوین تصویر بهتری از محتوای کتاب به دست می‌دهد؛ محتوایی که تلاش می‌کند نسبت روشنفکران و مقوله حجاب یا همان پوشش زنان را تقریباً به صورت خطی (کرونولوژیک) شرح دهد:

- فصل اول: حجاب‌زدایی از «کشف حجاب»
- فصل دوم: قطب‌بندی در جنبش زنان و کشمش دوباره بر سر «کشف حجاب»
- فصل سوم: احیای «حجاب» در جنبش ضدشاه
- فصل چهارم: حجاب اسلامی و انقلاب ۵۷

• فصل پنجم: نگاهی به ذهنیت امروز جامعه نسبت به حجاب.

رویکرد کتاب تاریخ‌نگارانه است و در فصل آخر که موضوعش ذهنیت امروز جامعه نسبت به حجاب است، به آمارهایی استناد شده است. از آن‌جا که حدود ده سال پس از نگارش کتاب، با وقوع انقلاب مهسا امینی آرایش سیاسی در کشور تغییر کرد و لایه‌هایی از جامعه که از پیش نگاه ریشه‌ای‌تری (رادیکال‌تری) پیدا کرده بودند صدای خود را به سطح جامعه و رسانه‌ها رساندند، شاید این فصل احتیاج به بازبینی و یا تجدیدنظر کلی داشته باشد. اما ملاحظات تاریخ‌نگارانه به همراه تحلیل مختصر مولف، کتاب را خواندن و همیشگی کرده است.

تسلط احمدی‌خراسانی به منابع، که خود به سابقه دراز کنشگری و اندیشمندی ایشان بازمی‌گردد، کتاب را به اثری ارزشمند از حیث یادآوری برخی مواضع که امروز تاسف‌برانگیز قلمداد می‌شود تبدیل کرده است. به عنوان نمونه، مولف به اظهارات سیمین دانشور در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ (یعنی حدود یک ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی) به نقل از روزنامه کیهان می‌پردازد که نوشته بود: «ما هر وقت توانستیم این خانه ویران را آباد کنیم اقتصادش را سر و سامان دهیم؛ کشاورزی‌اش را به جایی برسانیم، حکومت عدل و آزادی را برقرار سازیم، هر وقت تمامی مردم این سرزمین سیر و پوشیده و دارای سقفی امن بر بالای سرشان شدند و از آموزش و پرورش و بهداشت همگانی بهره‌مند گردیدند، می‌توانیم به سراغ مسائل فرعی و فقهی برویم، می‌توانیم سر فرصت و با خیال آسوده و در خانه‌ای از پای‌بست محکم، بنشینیم و به سر و وضع زنان بپردازیم.» این نقل در زیر عنوان «حجاب اجباری، امپریالیسم و معنای آزادی در غیاب «حقوق شهروندی»» در فصل چهارم کتاب آمده است و مولف تلاش می‌کند فضای به‌وجود آمده برای زنان زیر سلطه گفتمان ضدامپریالیستی را تشریح کند. در همین بخش است که می‌نویسد:

«تغییر رویه حاکمان جدید که در پی اعتراض‌های یک‌هفته‌ای انجام گرفته توسط زنان و نیز به دلیل فرارسیدن ایام برگزاری فراندوم اتخاذ شد، سبب گردید اعتراض به حجاب اجباری از شکل خیابانی آن به بحث و گفت‌وگو در میان گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی به فضای رسانه‌ها منتقل شود. اما بحث در مورد «حجاب» در رسانه‌ها، کم‌تر از زاویه توجه به جایگاه حقوق شهروندی مطرح می‌شد تا بتواند پاسداشت

حقوق و و آزادی زنان را در میان افکار عمومی جامعه گسترش بدهد؛ بلکه بحث «حجاب و بی‌حجابی» که در اطلاعاتیه‌های گروه‌های گوناگون و شخصیت‌های مختلف پیش می‌رفت، عمدتاً حول نسبت حجاب با آرمان‌های انقلاب همچون «ضدیت با امپریالیسم»، «حقوق نمایشی زنان در زمان شاه» و... دور می‌زد.» (ص ۱۹۶)

به طور کلی اگرچه دفاع از حقوق زنان را موضعی چپ‌گرایانه محسوب می‌کنند، اما مواضع نوشین احمدی خراسانی در این کتاب چندان داخل رتوریک جبهه چپ نمی‌گنجد و تحلیلی مستقل و مبتنی بر حق شهروندی زن به نظر می‌رسد. به همین علت است که پیش از جملات بالا می‌خوانیم که گفتمان مطلوب چپ در ضدیت با امپریالیسم غرب، امکان دفاع موثر از حقوق شهروندی زن را سلب کرده بوده است، به طوری که: «خود زنان انقلابی معترض به حجاب اجباری نیز با توجه به این گفتمان‌ها، در آن زمان هیچ «بزار مناسبی» برای دفاع از خواسته خود نداشتند و فاقد هر گفتمان پذیرفته‌شده و مشروع (مشروع در میان نیروهای انقلابی) بودند که بتوانند در چارچوب آن از حقوق شهروندی و حق انتخاب پوشش خود دفاع کنند».

اینکه گفتمان‌های رایج پس از ۵۷ هیچ «بزار [رتوریکی/زبانی] مناسبی» به زنان فعال نمی‌داد تا از حق خود دفاع کنند، تاکید دوباره‌ای بر این واقعیت است که انقلاب اسلامی یک جهت‌گیری له زنان نبوده بلکه با دیدگاه خود مبنی بر اینکه غرب و فرهنگش از راه «زنان عروسکی» به جامعه شرقی و مسلمان راه پیدا می‌کند، عملاً به این گروه اجتماعی بزرگ به چشم بخش ضعیف، در معرض آلودگی و در یک کلام، ستون پنجم بالقوه در مبارزه با امپریالیسم غرب نگاه می‌شده است.

موضع همدلانه مولف نسبت به رضاشاه و سیاست‌های رضاشاهی هم با اغلب ادبیات فمنیستی تولیدشده در این سال‌ها از ناحیه فمنیست‌های ایرانی نمی‌خواند و نظر مستقل مولف است. او در فصل دوم در زیر عنوان «فشار مردان تجددخواه: تغییر نقش رضاشاه از میانجی‌گر به عامل» به این واقعیت می‌پردازد که رضا شاه حتی پیش از اجرای برنامه کشف حجاب، در دورانی که میان بخش سنتی و مرتجع و بخش مترقی جامعه، نقش میانجی را ایفاء می‌کرد، با کنشگران مترقی زن همسو و همراه بوده است:

«... رضاشاه طی ۵-۶ سال اول حاکمیتش، سعی کرد بین اکثریت مردم سنتی

(نیروهای مذهبی محافظه‌کار طرفدار حجاب) و اقلیت کوچکی که به دنبال تغییر حجاب و پوشش سنتی زنان بودند (و خود رضاشاه نیز با خواسته‌های این اقلیت همراه بود) نقش میانجی را بازی کند؛ از این‌رو، در منازعات میان اکثریت سنت‌گرا با اقلیت تجددخواه، به طور غیرعلنی و در خفا از این اقلیت کوچک حمایت می‌کرد و گاهی نیز سعی می‌نمود با ظاهرسازی، برای این اقلیت حتی مجازات‌هایی هم مقرر بکند، ولی عملاً قصدش آن بود که آنان را از خشم سنت‌گرایان افراطی و مردم عوام که می‌توانست حتی به مرگشان بینجامد، حفظ کند.» (ص ۴۲)

احمدی خراسانی که طیف وسیع این مواضع را در میان روشنفکران پنجاه و هفتی به عنوان واکنشی به سیاست‌های «شاه» می‌داند و آن را جنبش «ضدشاه» لقب می‌دهد، برمی‌شمارد و علاوه بر یادآوری مواضع شخصیت‌هایی مانند دکتر نوعلی تابنده که می‌گفت «همه مملکت که تهران نیست و همه تهران هم که این بانوان معترض نیستند» به روشنفکران چپ‌گرا هم مستقیماً انتقاد وارد می‌کند و می‌آورد: «اسلام کاظمیه هم که روشنفکری چپ‌گرا بود در همین بحبوحه بحث حجاب اجباری، مقاله‌ای مفصل می‌نویسد و در آن، ضمن انتقاد از عمده‌کردن مسئله زن و حجاب، آن را امری روشنفکرانه و دور از نیازها و سنت‌های زنان عادی ایرانی قلمداد می‌کند. او در مقاله‌اش، فعالیت‌های حکومت شاه در حوزه حقوق زنان را نمایشی می‌خواند و اظهار می‌دارد که فعالیت‌ها سبب شده بود زنان ایران به عروسک فرنگی تبدیل شوند.» (ص ۱۹۷)

از ویژگی‌های مثبت این اثر تاریخ‌نگارانه احمدی خراسانی، توجه به بستر تاریخی برای درک درست پدیده‌هاست. به عنوان نمونه، توضیح می‌دهد که حجابی که در جریان سیاست «کشف حجاب» نفی می‌شد، چیزی جز ادامه همان سنت «اندرونی» جامعه ایرانی نبود که زن می‌بایست در بیرون منزل هم با استعمال آن، وفاداری خود به آن سنت را به اثبات می‌رسانید. به عبارت دیگر، چنان حجابی که شامل بر چاقچور و چادر و پیچه و روبنده بوده است، مصداق بارز یک سیاست جداسازی همراه با تحقیر و تبعیض (آپارتاید جنسیتی) بود. احمدی خراسانی از اصطلاح آپارتاید جنسیتی استفاده نمی‌کند اما می‌نویسد:

«... «کشف حجاب» برای جامعه روشنفکر آن دوره نیز ارتباط خیلی زیادی با

حقوق زنان و انتخاب پوشش نداشت؛ بلکه «حجاب» در آن دوره به نوعی نماینده تداوم سبک و ساختار زندگی سنتی (اندرونی) بود و از این رو «کشف حجاب» هم بیش‌تر از منظر به‌هم‌ریختن همین ساختار سنتی «اندرونی/بیرونی» به منظور ایجاد ساختار جدیدی در جامعه نگریسته می‌شد. برای نمونه، پیش از کشف حجاب، یکی از دانشجویان ایرانی که در کشور مصر مشغول تحصیل بود در مقاله‌ای در مجله ایرانشهر می‌نویسد: «تا روزی که این پرده سیاه که مایه بدبختی زنان ایرانی است و عبارت از سد بزرگی است که در مقابل ایران و تمدن اروپا حایل شده است از میان برداشته نشود، تا روزی که این کفن سیاه زن‌های ایرانی را زنده به خود پیچیده... از میان برداشته نشود، ایران ترقی نخواهد نمود.» (ایرانشهر، ش ۱۲، ۱۳۰۴)

چگونه یونگ بخوانیم؟ - دیوید تیسی

دیوید تیسی (David Tacey) نویسنده کتاب «یونگ و جنبش عصر جدید» مبادرت به نگارش کتاب دیگری درباره کارل یونگ کرده به نام «چگونه یونگ بخوانیم؟». این کتاب البته در یک مجموعه به سرپرستی سایمون کریچلی سفارش داده شده و دیوید تیسی مامور نوشتن کتابی به عنوان راهنمای آثار یونگ شده است.

مجموعه کتاب‌های «چگونه ... بخوانیم؟» (How to Read ...) به گونه‌ای طراحی شده‌اند که بتوانند به خوانندگان کمک کند تا با اندیشه‌ها و نوشته‌های متفکران برجسته آشنا شوند و مفاهیم و نظریات پیچیده را بهتر درک کنند. نام متفکران بزرگ و نامی مانند نیچه، فروید، لکان، دریدا و ویتگنشتاین هم در این فهرست دیده می‌شود. طبیعی‌ست که راه‌بردن به دنیای اندیشه این متفکران از راه کتاب‌های راهنما، خالی از عوارض منفی نیست. چراکه این کتاب‌ها تلاش به ساده‌سازی دارند تا تصویری کلی از یک منظومه فکری به دست دهند؛ با این حال بسیاری از خوانندگان در سراسر دنیا از این دست کتاب‌ها استقبال می‌کنند. کتاب تیسی با نام «چگونه یونگ بخوانیم؟»، که یکی از عناوین این مجموعه است، توسط سپیده حبیب به فارسی ترجمه شده و به همت نشر نی به بازار کتاب آمده است. سپیده حبیب، متولد ۱۳۴۹، پزشک متخصص در حوزه روانپزشکی‌ست و پیش از این، آثار اروین یالوم مانند «درمان شوپنهاور»، «مامان و معنی زندگی»، و «روان‌درمانی اگزستانسیال» و همین‌طور کتاب «سمینار یونگ درباره زرتشت نیچه» را هم به فارسی برگردانده است. در

پیشانی کتاب در معرفی دیوید تیزی آمده است:

«دیوید تیزی، دانشیار رشته زبان انگلیسی و ارزیاب کتاب‌های پیشنهادی برای چاپ در زمینه مطالعات روانکاوی در دانشگاه لاتروب ملبورن استرالیا و نیز نویسنده هشت کتاب در زمینه روانکاوی و مطالعات فرهنگی از جمله یونگ و جنبش دوران نو و انقلاب معنوی است و همراه با آن کیسمنت ویراستاری کتاب اندیشه روحانی: چشم‌اندازهای معاصر یونگی و روانکاوانه را بر عهده داشته است.»

تیزی در کتاب یونگ و جنبش عصر جدید به بررسی رابطه بین کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس سوئیسی، و جنبش عصر جدید (New Age) پرداخته بود. این کتاب که متأسفانه به فارسی ترجمه نشده، برای کسانی که به روان‌شناسی، معنویت و جنبش عصر جدید علاقه‌مند هستند، منبعی ارزشمند محسوب می‌شود و به درک عمیق‌تر و جامع‌تری از موضوعات مورد بحث کمک می‌کند. تیزی همچنین نویسنده اثر دیگری با نام «انقلاب معنوی: ظهور معنویت معاصر» توضیح می‌دهد که این معنویت‌گرایی جدید، سازمان‌های سنتی دینی و به طور کلی ادیان سنتی را پشت سر می‌گذارد. او معتقد است که «این معنویت انقلابی، بازگشتی به ادبیات سنتی نیست؛ بلکه جستجویی ست برای تجربه معنوی‌ای که هم باستانی باشد و هم مدرن؛ هم فردی باشد و هم جمعی.» متأسفانه این اثر هم به فارسی ترجمه نشده و با توجه به مضمون آن احتمالاً جواز انتشار نمی‌یابد. اما کتاب «چگونه یونگ بخوانیم» از حیث اینکه آثار کارل گوستاو یونگ در سال‌های گذشته عمدتاً توسط نشر وابسته به آستان قدس رضوی منتشر شده است، مکمل خوبی برای مخاطبان آثار یونگی در ایران خواهد بود. از بخش‌های دیباچه و قدردانی که بگذریم، عناوین فصل‌های اصلی کتاب به صورت زیر است:

۱. زبان، نمادها و رویاها

۲. خود ثانی

۳. خدای زیرزمینی

۴. اسطوره، خودآگاهی و مراحل زندگی

۵. روی تاریخ افراد و ملت‌ها

۶. جنسیت و کهن‌نمونه

۷. روان‌نژندی، روان‌درمانی و فردیت‌یابی

۸. بعد معنوی روان‌درمانی

۹. جامعه غیردینی و مخاطرات روح

۱۰. زمان اکنون، احتمالات آینده.

پیش از این در اپیزود هجدهم از پادکست دیگری‌نامه با عنوان «**پرومته در زنجیر**» از اندیشه‌های یونگ درباره کهن‌الگوها یاد کرده و از خود او مستقیماً نقل‌هایی آورده بودیم. همچنین در اپیزود بیست‌وششم با نام «**دگردیسی**» به کلیدواژه سایه در اندیشه یونگ پرداخته‌ایم و همین‌طور بریده‌هایی از داستان کوتاه مشهور استیونسون با نام «مورد عجیب دکتر جکیل و آقای هاید»، را که مورد استناد کارل یونگ برای توضیح مفهوم سایه بوده است، با هنرمندی صداپیشگان ما می‌شنوید. در اپیزود بیست‌ونهم با عنوان «**از جادو تا دین**» نیز به مضمون «مخاطرات روح» می‌پردازیم که اصطلاحی برگرفته از کتاب «شاخه زرین» جیمز فریزر، و از مضامین مورد توجه یونگ بوده است.

در کتابچه **ناباورمندان** از انتشارات توانا که در دو نسخه چاپی و شنیداری در دسترس علاقه‌مندان است، در بخش حلقه‌های یونگی مختصراً به سابقه فعالیت معنویت‌گرایان ایرانی تحت تأثیر یونگ و اندیشه‌هایش پرداخته شده است.

کتاب «چگونه یونگ بخوانیم؟» برای آن عده از ایرانیان جویای معنویت که رجوع مستقیم به آثار یونگ را دشوار می‌یابند، دریچه تازه‌ای برای آشنایی با تفسیر یونگی از معنویت خواهد بود.

روان‌شناسی و دین - کارل گوستاو یونگ

«به نظر من دین، حالتی خاص از روح انسان است که بر طبق معنی اصلی کلمه دین در زبان لاتینی، می‌توان آن را با این عبارت تعریف کرد: دین حالت مراقبت و تذکر و توجه دقیق به بعضی از عوامل موثر است که بشر عنوان «قدرت قاهره» را به آن‌ها اطلاق می‌کند و آن‌ها را به صورت ارواح، شیاطین، خدایان، قوانین، صور مثالی، کمال مطلوب و غیره مجسم می‌کند.

بشر طی تجربه خود به عواملی برخورد کرده که آن‌ها را یا آن‌قدر توانا یا خطرناک یا مساعد یافته است که توجه دقیق به آن‌ها را لازم بدانند و یا آن‌قدر بزرگ و زیبا و پرمعنی که بخواهد آن‌ها را با خضوع بپرستد و دوست بدارد و بر این عوامل نام‌های گوناگون گذاشته است.»

این‌ها جملات کارل گوستاو یونگ، در کتاب «روان‌شناسی و دین» است. یونگ که به عنوان دستیار فروید آغاز به کار کرد، رویکرد خود را در روانکاوی بنیان گذاشت. پرداختن به مقولاتی که سنتا در قلمرو دین قرار می‌گیرد، البته در کارهای استاد او، زیگموند فروید هم دیده می‌شد. اما رویکرد یونگ از این حیث با فروید متفاوت است که مفهوم «ناخودآگاه» را به عنوان نوعی زباله‌دان ذهن خودآگاه، یا نوعی نسخه پشتیبان از محتواهای پاک‌شده نمی‌شمارد؛ بلکه بخشی از وجود انسانی می‌انگارد که حتی مستقل از ذهن خودآگاه و غالبا

تاثیرگذار بر آن عمل می‌کند. این رویکرد متمایز را به‌ویژه در همین کتاب «روان‌شناسی و دین» به‌ویژه در فصل اول آن، با نام «خودمختاری ضمیر خودآگاه» می‌توان به وضوح دید. در ادامه نقل بالا، یونگ می‌نویسد:

«می‌خواهم مخصوصاً تصریح کنم که از استعمال کلمه دین، اعتقاد به مسلک معینی را در نظر ندارم. اما این صحیح است که هر مسلکی در اصل از یک طرف به احساس مستقیم کیفیت قدسی و نورانی متکی‌ست و از طرف دیگر به ایمان، یعنی وفاداری و اعتماد به تاثیر عوامل قدسی و نورانی و تغییراتی که در وجدان انسان از آن تاثیر حاصل می‌شود. تغییر حالتی که در پولس رسول پیدا شد، مثال بارزی از این نکته است.»

یونگ در این کتاب بر این نکته تاکید دارد که دین و روان‌شناسی هر دو به دنبال فهم و درک عمیق‌تری از معنای زندگی و نقش انسان در جهان هستند. یونگ در عین حال که به دین به عنوان یک واقعیت روانی نگاه می‌کند، به انتقاد از رویکردهای سنتی و خشک به دین نیز می‌پردازد و بر اهمیت تجربه شخصی و فردی دین تاکید می‌کند. این اثر همچنین به موضوعات پیچیده‌ای چون نقش تصاویر آرکی‌تایپی و مفهوم «خود» یا Self در تجربه دینی پرداخته و دین را به عنوان پلی بین خودآگاه و ناخودآگاه معرفی می‌کند.

کتاب «روان‌شناسی و دین» توسط کارل گوستاو یونگ در سال ۱۹۳۸ به زبان آلمانی با عنوان *Psychologie und Religion* نوشته شد. این کتاب بر اساس مجموعه سخنرانی‌هایی است که یونگ در آن سال در دانشگاه ییل در آمریکا ارائه داد. بعدها این اثر به زبان‌های مختلف، از جمله انگلیسی، ترجمه و منتشر شد و به یکی از آثار مهم در تفسیر رابطه میان روان‌شناسی و دین تبدیل گردید.

کارل گوستاو یونگ، به تعبیر رایج، یکی از پیامبران معنویت عصر جدید است. او خود از شاگردان مکتب فروید بود که از بستر ماده‌باورانه (ماتریالیستی) روانکاوی فرویدی، پا فراتر گذاشت و در نتیجه، ضمن اینکه به غیرعلمی‌بودن متهم شد، مخاطبان بیش‌تری هم در میان لایه‌های مختلف اجتماعی به دست آورد.

شیوه خاص او در طرح‌کردن مضامینی بسیار کهن - که در اسطوره‌شناسی، دین‌پژوهی، الهیات و مطالعات دینی هم به نوبه خود مطرح می‌شد - از محدوده‌های

رشته‌های دانشگاهی و مخاطبان آن فراتر رفت و صورتی عامیانه هم پیدا کرد. روانکاوی یونگی جایی میان دانشگاه و عرصه عمومی نشست و در جهان گسترش یافت. شرح تاریخی این گسترش در کتاب «یونگی‌ها: چشم‌اندازی تطبیقی و تاریخی» اثر تامس کیرش آمده است.

دیوید تیزی (David Tacey) صاحب اثری به نام «یونگ و عصر جدید» به جایگاه یونگ در موج معنویت‌گرایی جدید در جهان می‌پردازد. تیزی، که استاد زبان و ادبیات انگلیسی در دانشگاه‌های استرالیاست، با گذراندن دوره‌های روانکاوی یونگی، به تدریس روانکاوی یونگی در استرالیا مشغول شد و در جزوه‌ای به تشریح این واقعیت پرداخت که چگونه مخاطب حتی در محیط‌های دانشگاهی، ناخودآگاهانه به مسیر فرافکنی فیگورهای کهن‌الگویی بر روی تصویر این پژوهشگر سوییسی، کارل یونگ می‌افتد.

یونگ پیش از آنکه به عنوان یک پژوهشگر در قلمرو حیات روانی دیده شود، به صورت کهن‌الگوی «حیل‌گر/چاره‌ساز» (Tricker)، «دیونیسوس/خداوندگار شور و مستی» و یا «جادوگر» (Magician) درک می‌شود.

شایان توجه است که مدخل کارل گوستاو یونگ در ویکی‌فقه که می‌توان آن را سخنگوی فرهنگ دینی جریان اصلی در ایران دانست، و پدیده‌ها را از منظر فقه اسلامی روایت می‌کند، زبان محتاطانه‌ای در معرفی یونگ در پیش گرفته است که قابل ملاحظه است:

«یونگ دارای افکار، رفتارها و گفتارهای دین‌مدارانه بوده است. او الحاد جزم‌اندیشانه فروید را نمی‌پذیرد بلکه برای تمام ادیان ارزش واقعی قائل است. برخلاف فروید، یونگ مدافع دین است و فکر می‌کند تجربه‌های دینی به یک معنی واقعی‌اند و برای جامعه ضرورت دارد.»

در اپیزود بیست‌وهفتم از دیگری‌نامه با نام «بلاگردان»، به هیجانات دسته‌جمعی برای تخلیه خشم و خروش بر سر یک «بلاگردان» پرداخته‌ایم و ضمن نقل مثال‌های دردناک تاریخی از چنین پدیده‌هایی، از نگاه یونگی برای درک این پدیده، بهره گرفته‌ایم. از جمله از «روان‌شناسی و دین» نقل قول کردیم:

«تغییری که از هجوم نیروهای دسته‌جمعی در اخلاق انسان حاصل می‌شود،

شگفت‌انگیز است. یک شخص مهربان و معقول ممکن است بدل به یک دیوانه یا یک جانور درنده شود. انسان همیشه مایل است که تقصیر را به گردن اوضاع و احوال خارجی بیندازد ولی هیچ چیز در ما نمی‌تواند بروز کند مگر آنکه قبلاً جزئی از وجود ما بوده باشد.

حقیقت این است که ما همیشه روی کوه آتشفشان زندگی می‌کنیم و تا جایی که می‌دانیم هیچ وسیله‌ای برای جلوگیری از یک انفجار احتمالی - که اگر واقع شود هرچه را که در دسترس آن است نابود خواهد کرد - وجود ندارد.

البته توصیه پیروی از عقل و شعور انسانی بسیار پسندیده است، اما اگر روی سخن شما با جمعی دیوانه یا با توده اشخاص مبتلا به هیجان دسته‌جمعی باشد، تکلیف چه خواهد بود؟ بین این دو گروه، تفاوتی نیست! زیرا هم دیوانه و هم توده، [هر دو] تابع نیروهای مخرب و غیرشخصی هستند.»

نکات تامل‌برانگیز و روان‌شناختی یونگ در خصوص کارکرد دین و آیین‌هایش برای کنترل انرژی روانی انسان، در سه فصل تقسیم‌بندی شده است: فصل اول: خودمختاری ضمیر ناخودآگاه؛ فصل دوم: اعتقادات دینی و رمز و نشانه‌های طبیعی؛ و فصل سوم: تاریخ و روان‌شناسی یک رمز طبیعی.

این کتاب توسط فواد روحانی به فارسی برگردانده شده است. به نظر می‌رسد روحانی این کتاب را از ترجمه فرانسوی آن به فارسی برگردانده باشد. چاپ نخست این ترجمه در سال ۱۳۵۲ منتشر شد و چاپ هفتم آن در ۱۳۹۰ به همت شرکت انتشارات علمی و فرهنگی منتشر شده است.

خواندن این اثر تامل‌برانگیز برای آنانی که باورمند به هیچ دینی نیستند اما مایلند از نگاهی «برون‌دینی» (etic) به کارکرد دین بپردازند، الهام‌بخش خواهد بود.

روان‌شناسی خشونت سیاسی - رضا کاظم‌زاده

مجموعه مقالات و مصاحبه‌های دکتر رضا کاظم‌زاده که نقطه مشترک همه آن‌ها شناخت پدیده خشونت سیاسی در کادر فرهنگ و جامعه امروزمان ایران است، در مدت هشت سال (از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۴) منتشر شده و در کتاب «روان‌شناسی خشونت سیاسی» به همت انتشارات روناک در هلند در قالب یک مجلد، گردآوری شده است. نویسنده، دکتر رضا کاظم‌زاده، در پیش‌گفتار خود می‌آورد:

«در این کتاب مقالات برحسب موضوع به چهار بخش تقسیم شده‌اند. در بخش نخست، پدیده خشونت در کادر فرهنگ ایرانی مورد مطالعه و ارزیابی قرار گرفته است. در بخش دوم تلاش کرده‌ام تا به جنبه‌هایی از نقش ایدئولوژی سیاسی-انقلابی اسلام‌گرایان، در پدیداری و به‌ویژه رواج استفاده ابزاری از خشونت برای دستیابی و سپس حفظ قدرت سیاسی، در قبل و پس از انقلاب بپردازم و زوایای کمتر شناخته‌شده‌ای از آن را بنمایانم. در بخش سوم به‌خصوص به ارتباط میان دو پدیده شکنجه و اعتراف با نظام سیاسی و همین‌طور فرهنگ عمومی و غالب در جامعه ایران پرداخته‌ام. بخش چهارم به مقالاتی اختصاص دارد که موضوع خود را خشونت سیاسی در کادر نظام‌های تمامیت‌گرا (به‌خصوص در جامعه ایران) قرار داده تاثیر نظام سیاسی بر نحوه به‌کارگیری خشونت در جامعه را بررسی می‌کنند. بخش پنجم نیز شامل تعدادی از مصاحبه‌های من در طی این چند سال با رسانه‌های مختلف است که

هر کدام به نوعی موضوعات مطرح‌شده در این کتاب را تکمیل می‌کنند یا از زاویه‌ای متفاوت به بحث می‌گذارند.»

این کتاب با عنوان فرعی «بسترهای فرهنگی-اجتماعی خشونت در ایران»، از سطح جدلیات سیاسی فراتر می‌رود و ریشه‌های خشونت و خشونت‌گرایی را در ایران در نهادهایی مانند خانواده کلاسیک ایرانی، مذهب و فرهنگ عامه، به بحث می‌گذارد. به عنوان نمونه، در فصل «خشونت دینی» به تبیین روان‌شناختی شکنجه به قصد اعتراف‌گیری مقابل تلویزیون می‌پردازد که روش معمول حکومت جمهوری اسلامی از ابتدای استقرارش بوده است. کاظم‌زاده «فرهنگ‌زدایی» از کنشگر را که موجب جداافتادن او از گروه اجتماعی-سیاسی متبوعش می‌شود، پیامد اصلی چنین رفتار ضدانسانی می‌شمارد و می‌نویسد:

«یکی از اهداف مهم شکنجه در نظام جمهوری اسلامی شفاف‌ساختن شخصیت و وجود قربانی است. نگاه نظام تمامیت‌خواه اسلامی، نگاهی ست که می‌خواهد به درون افراد راه یابد و همه‌چیز را در وجود و شخصیت قربانی خود ببیند و کنترل کند. از این منظر یکی از اهداف مهم شکنجه‌گر دستیابی به تمامی رازهایی می‌باشد که قربانی در درون خود پنهان کرده است. در زندان‌های جمهوری اسلامی اما این رازها تنها به امور سیاسی و روابط فرد یا گروه اجتماعی یا سیاسی‌اش محدود نمی‌شود بلکه به تمامی حوزه‌های زندگی خصوصی او گسترش یافته است. بدین ترتیب با برملا ساختن رازهای درون، بازجو فقط به هویت اجتماعی فرد حمله نمی‌کند بلکه به طور مستقیم هویت فردی او را هدف قرار می‌دهد. از میان‌بردن رازهای درون می‌تواند به شدت سلامت روحی افراد را به خطر اندازد. در این حالت هدف تنها تبدیل فرد به موجودی رام و مطیع نمی‌باشد بلکه هدف نهایی، فرهنگ‌زدایی از روان او (از طریق شفاف‌ساختن شخصیت است).»

ایجاد راز در درون یک گروه یا واحد اجتماعی یکی از مهم‌ترین روش‌هایی ست که با توسل به آن، گروه از یک سو خود را از محیط بیرون و دیگران متمایز می‌کند و از سوی دیگر میان اعضایش پیوند و همبستگی ایجاد می‌کند. با از میان‌بردن خصوصی‌ترین رازهای درون در واقع شکنجه‌گر به حس تعلق فرد به گروه حمله می‌کند. بدین ترتیب مرزهای میان من

و دیگری نیز در هم می‌ریزند و هویت فرد با حذف تمامی خصوصیتی که وی را در گذشته از دیگران متمایز می‌کرده، مسخ و دگرگون می‌گردد. از نظرگاه روان‌شناسی حق رازداری به طور مستقیم با حق داشتن هویت فردی گره خورده است.

با این حال، کار شکنجه‌گر تنها با ازمیان‌بردن راز به پایان نمی‌رسد. با ازمیان‌بردن راز درون و شفاف‌ساختن شخصیت زندانی، هم‌زمان شکنجه‌گر راز جدیدی را جایگزین رازهای گذشته می‌سازد: این راز جدید در درون زندانی، به اتفاقاتی برمی‌گردد که در زندان و در رابطه با شکنجه‌گر بر او رفته است. بسیاری از قربانیان خشونت سازمان‌یافته حتی سال‌ها پس از پایان ماجرا و در شرایطی کاملاً متفاوت (مثلاً حتی پس از آمدن به کشورهای دموکراتیک غربی که در آن‌ها ظاهراً می‌شود بدون احساس خطر از آنچه بر ایشان گذشته، سخن بگویند) قادر به بیان سرگذشت‌شان در زندان (و حتی به نزدیک‌ترین کسانشان) نیستند. بدین ترتیب مرزی جدید در دنیای قربانی شکل می‌گیرد. مرزی که این بار او را نه تنها از دژخمیان، بلکه از تمام دنیای اطرافش جدا می‌نماید. زندانی پس از رهایی از زندان این بار محکوم به حبس ابد در زندانی می‌شود که کارگزاران شکنجه در درونش تعبیه کرده‌اند.

از این منظر می‌توان چنین نتیجه گرفت که وقتی شکنجه به‌مثابه ابزار فرهنگ‌زدایی از روان به کار گرفته می‌شود، به حس وابستگی و پیوند فرد به گروه‌های اجتماعی‌اش و در نهایت حتی به حس تعلق او به نوع بشر حمله می‌کند. شکنجه‌گر با قربانی‌اش طوری رفتار می‌کند که گویی دیگر او به بشریت تعلق ندارد. در این باره روبر آنتلم (Robert Antelme) چنین می‌نویسد: «وقتی فردی مورد شکنجه قرار می‌گیرد، این فکر در وی ایجاد می‌شود که دیگر در هیچ کجای این کره خاکی جایی وجود ندارد که در آن احساس کند در خانه خودش زندگی می‌کند. بدین ترتیب، هدف نهایی شکنجه مدرن نه به حرف‌آوردن زندانی بلکه خاموش کردن ابدی اوست.» (صص ۱۱۴-۱۱۶)

پشت سر نهادن خدا - ریچارد داوکینز

ریچارد داوکینز که شاید مشهورترین نظریه‌پرداز خداناباوری و منتقد همه سنت‌های دینی‌ست، برای ایرانیان هم چهره‌ای شناخته شده است؛ اخیراً یکی از کتاب‌های او با نام «پشت سر نهادن» خدا توسط امیر منیعی به فارسی ترجمه شده است.

عنوان اصلی این کتاب به انگلیسی *Outgrowing God: A Beginner's Guide* است. این کتاب در سال ۲۰۱۹ منتشر شد و به عنوان یک راهنمای مقدماتی برای افرادی که در جستجوی فهمیدن مبانی علمی و فلسفی دورشدن از باورهای مذهبی هستند، نوشته شده است.

داوکینز در این کتاب، مفاهیمی مانند منشاء اخلاق، رابطه علم و دین و ایده‌های مرتبط با الحاد و شکاکیت را بررسی می‌کند. او تلاش می‌کند به شیوه‌ای ساده و قابل فهم برای مخاطبان جوان‌تر و کسانی که تازه شروع به جستجو درباره این موضوعات کرده‌اند، این مسائل را توضیح دهد. این کتاب به نوعی ادامه مباحث کتاب معروف داوکینز به نام «پندار خدا» (*The God Delusion*) است، اما به طور خاص به زبان ساده‌تر و برای افراد تازه‌کار نوشته شده است. داوکینز در «پشت سر نهادن خدا» به دنبال این است که به خوانندگان خود نشان دهد که چطور می‌توان بدون نیاز به باورهای دینی، یک زندگی معنادار و اخلاقی داشت.

کتاب در مجموع دو بخش دارد: بخش یکم با عنوان «بدرود ای خدا» و بخش دوم:

«تکامل و فراتر از آن» نام دارد. در اولین فصل از بخش یکم با عنوان جالب «این همه خدا» روبه‌رو می‌شوید و می‌توانید حدس بزنید که نویسنده با ذکاوت که می‌خواهد با قدرت از موضع خود دفاع کند، اولین فصل را به تنوع انگاره‌ها از خداوند یا - بهتر بگوییم - خدایان اختصاص داده است. اسامی تعداد زیادی ایزد و ایزدبانو را در همین فصل خواهید خواند که فقط نام بعضی از آن‌ها برای شما آشناست. داوکینز در این فصل عامدانه نام بعضی موجودات اسطوره‌ای مانند «فسون بزرگ کوهستان» (Great Juju) را، که متعلق به یک فرهنگ آفریقایی‌ست، و یا لِپْرِکان (Leprechaun)، که نوعی جن در باورهای عامیانه ایرلندی‌ست، در کنار خدایان مشهورتر می‌آورد تا یادآوری کند پرشمار موجودات افسانه‌ای تخیل شده‌اند که نمی‌توان وجود آن‌ها را به نحو معقولی اثبات کرد. او در انتهای بندی از همین فصل اول که استدلال «قوری چینی چرخنده به دور خورشید» را به نقل از برتراند راسل ذکر می‌کند، نام یهوه، و الله را هم اضافه می‌کند و پرسش خود را به آن‌ها هم تسری می‌دهد: «آیا نمی‌توانیم مقداری پا فراتر بگذاریم و به همین شکل در مورد یهوه و الله بیندیشیم؟»

داوکینز مطالبه دلیل می‌کند. اما خود می‌داند که استدلال‌های پیچیده فلسفی هم برای اثبات نوعی «تیروی برتر» یا «هوش خلاق» وجود داشته است. در بخش دوم کتاب که به مبحث «فرگشت» می‌پردازد و مترجم کلمه لاتین evolution را به «تکامل» برگردانده است، به آن می‌پردازد. داوکینز می‌داند که آن‌ها که صرفاً کورکورانه و مبتنی بر تقدس ادبیات دینی، به خداوند سنت خود باور دارند، جدی‌ترین حریفان موضع خداناباورانه او به لحاظ معرفت‌شناختی نیستند. با این حال فصلی را به این گروه از خداباوران اختصاص می‌دهد و چنانکه از یک نویسنده انگلیسی‌زبان انتظار می‌رود خیلی ساده می‌پرسد: «از کجا می‌دانید که کتاب مقدسی که شما تحت تعلیم آن بزرگ شده‌اید همان کتاب بر حق است؟ اگر بقیه همگی کذب هستند، چه چیز باعث می‌شود شک نکنید که کتاب مقدس شما کذب نیست؟»

بنابراین در فصل دوم کتاب در مورد چگونگی تدوین انجیل‌ها مطالبی می‌خوانید که خالی از نکاتی در دشواری‌های تاریخ‌نگاری نیست. این مبحثی پیچیده است که علاقه‌مندان به مقوله دین و دین‌پژوهی می‌توانند به آثار به مراتب فنی‌تر و جدی‌تری رجوع کنند، راجع به اینکه تکوین ادبیات دینی عموماً روندی زمان‌بر و پیچیده بوده و به هیچ وجه به‌سادگی

آنچه پیروان یک سنت دینی ادعا می‌کنند یا به آن باور دارند، نبوده است. در جریان خلق یک ادبیات دینی و تقدس‌بخشی به آن (canonization) گاهی شخصیت‌هایی هم خلق شده و به صدر تاریخ سنت نسبت داده شده‌اند؛ بی‌آنکه واقعا وجود تاریخی داشته باشند. این شخصیت‌ها در واقع چهره‌های ادبی (literary figures) یا ساخته‌شده در متن ادبیات دینی‌اند اما پیروان راست‌کیش هر سنتی که اهل پژوهش‌های پیچیده و تحلیلی در چگونگی شکل‌گیری ادبیات مکتوب نبوده‌اند، آن‌ها را شخصیت‌های واقعی می‌پندارند. اما قصد داوکینز در تمامی آثارش، استخدام زبانی ساده و استدلال‌های سرراست است. به عنوان نمونه به بازی مشهوری به نام «زمزمه‌های چینی» یا به تعبیر آمریکایی‌ها «بازی تلفن» اشاره می‌کند که برای ایرانیان هم ناآشنا نیست: «در این بازی حاضرین یک صف ده‌نفره تشکیل می‌دهند. نفر اول چیزی مثل یک داستان را در گوش نفر دوم زمزمه می‌کند. نفر دوم داستان را در گوش نفر سوم زمزمه می‌کند؛ نفر سوم به چهارم و... در نهایت، وقتی داستان به نفر دهم رسید، او آنچه را که شنیده با صدای بلند برای همه بازگو می‌کند. معمولا اگر داستان اولیه خیلی ساده و کوتاه نباشد، نسخه بازگوشده پایانی به‌شدت و اغلب به طرز مضحکی عوض می‌شود. فقط کلمات نیستند که در طول مسیر بازگویی دچار تغییر می‌شوند؛ بلکه نکات مهم خود داستان هم تغییر می‌کنند.» این نمونه‌ای است از روش داوکینز برای بیان مطالبی که هم پیچیدگی‌های پژوهشی دارد و هم می‌توان آن را به استناد به یک تجربه زیسته همگانی، به‌آسانی تبیین کرد. او در ادامه با استناد به ضعف شدید منابع تاریخ‌نگارانه در مقطعی که جریان‌های مسیحی مدعی ظهور پیامبر خود هستند، می‌گوید که احتمال بسیار ضعیفی وجود دارد که شخصیتی به نام عیسی ناصری، اصلا وجود داشته است!

داوکینز به تصریح خود در این کتاب، وقت زیادی صرف عهد عتیق نمی‌کند؛ چون داستان‌های خیالی و افسانه‌ای این مجموعه از کتب مقدس، دست‌کم به این شکل که الان موجود است، ماهیت غیرتاریخی و ادبی آن را بارز کرده است. اما علت توجه او به این مجموعه به علاوه عهد جدید، طبیعتا این است که دو سنت بزرگ دینی، یعنی یهودیت و مسیحیت، و حتی سنت اسلامی، تا حد زیادی به محتوای این دو کتاب وابسته‌اند. البته متولیان سنت اسلامی در طول تاریخ مدعی تحریف تورات و انجیل بوده‌اند و لاجرم خود را عهده‌دار دفاع از محتوای این مجموعه مقدس نکرده‌اند. با این حال، داوکینز کل سنت

اسلامی به همراه قرآن را هم مشمول احکامی می‌داند که بیان می‌کند. او می‌نویسد:

«چگونگی شکل‌گیری افسانه‌های باستانی روشن نیست. شاید داستانی واقعی در مورد عملی که واقعا رخ داده وجود داشته باشد. (مثلا عملی شجاعانه توسط قهرمانی ملی مثل آشیل یا رابین‌هود) شاید نقالی رویاپرداز با بازگویی قصه‌ای جماعت گرداگرد آتش را سرگرم می‌کرده است. قصه مزبور یا نسخه‌ای تحریف‌شده از یک اتفاق واقعی بوده و یا حکایتی تخیلی و سرگرم‌کننده مثل قصه‌های سندباد. در فرایند قصه‌گویی، احتمال دارد که نقال از شخصیت‌های موجود در افسانه‌های قدیمی‌تر که برای مخاطب شناخته‌شده هستند، استفاده نماید.»

در این مورد تیم پژوهشی گفت و شنود در اپیزود هفدهم از پادکست دیگری‌نامه با عنوان «**قصه‌های تکراری؛ چهره‌های نو**» به تبعیت از الگوهای کهن روایی با تغییر خیال‌پردازانه کاراکترها و بازیگران اصلی در ادبیات دینی پرداخته بود. شباهت کاراکتر عیسی مسیح آن‌گونه که انجیل‌های چهارگانه مطرح می‌کنند به شخصیت آپولونیوس جادوگر در داستان‌های رومی، از مضامین اصلی این اپیزود بوده است.

کتاب داو کینز مشحون از اطلاعات تاریخی در مورد ادیان و فرقه‌های نسبتاً جدیدتر و یا نوظهور هم هست؛ طرح تاریخ این ادیان نسبتاً جدیدتر این امکان را به نویسنده می‌دهد تا پدیده دین را زیر نور تاریخ معاصر بگیرد و نسبت به مخاطرات سیاسی بازتولید سنت‌های کهن در جامه جدید هشدار دهد. به عنوان نمونه به مورمون‌ها می‌پردازد و این که رهبران ثروتمند این نوع کلیسا، که افرادی «کت و شلوارپوش با تحصیلات دانشگاهی» اند می‌توانند نامزد ریاست‌جمهوری هم بشوند. آن‌ها هم پیروان سفت و سخت و متعصب دارند که به عنوان هسته اصلی رأی‌دهنده می‌توانند در کارزارهای انتخاباتی ایفاء نقش کنند و هم عملاً از سرمایه‌داران بزرگند. چون هر مورمونی باید حتی‌الامکان ده درصد از درآمد خود را به صندوق سازمان دینی خود واریز کند.

مضامین متنوع کتاب «پشت سر نهادن خدا» را نمی‌توان حتی خلاصه کرد. اما تمامی این مضامین در خدمت رد کردن سنت‌های دینی و باورهای متافیزیکی منضم به آن است.

از کوچه زندان - عبدالحسین زرین‌کوب

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود
 این آقای بواسحاقی، حاکم شیراز از خاندان اینجو در عصر حافظ بود و این بیت حافظ،
 ستایش و احترام این شاعر پرآوازه کشورمان را نسبت به او نشان می‌دهد. خاندان اینجو،
 مغول بودند و پس از سیطره چنگیزخان مغول و جانشینانش بر ایران حکم می‌راندند.
 اما سیاست دینی چنگیزخان، علی‌رغم وحشی‌گری و خشونت که به سپاهیان‌ش نسبت
 داده شده، سیاست رواداری بود. چنگیزخان خود مذهب شمنی داشت اما این مذهب
 را به سرزمین‌هایی که به‌مراتب از جهات مختلف، از جمله از حیث دینی پیشرفته‌تر
 بودند، تحمیل نکرد. سنت سیاسی چنگیزخان حمایت از ادیان مختلف بود و لاجرم، در
 سرزمین‌هایی که مدت‌ها پیش مسلمان شده بودند و حکومت‌هاشان، زیر حکم خلیفه
 عباسی مستقر در بغداد مشروعیت خود را تضمین می‌کردند، فضای تنفسی پیدا شده
 بود و بساط باده‌گساری و عیاشی از هر نوع دور از چشم «مُحتَسِب» (مراقب و ناظر
 سخت‌گیر دینی) میسر بود. علت علاقه حافظ و همین‌طور عبید زاکانی را به «فیروزه
 بواسحاقی» همین آزدروشی گماشتگان مغول می‌پندارند و «محتسب» در اشعار حافظ
 که فرد بدیست که شرع را به مردم با روی و ریا حُقنه می‌کند، مصداق تاریخی مشخصی
 دارد: رقیب سیاسی-نظامی بواسحاق آل‌اینجو، یعنی امیر مبارزالدین از خاندان مظفر که
 اصالتاً یزدی بودند و حاکم یزد.

این امیر مبارزالدین که با نظامی‌گری و بعد با تشرع، یعنی تظاهر به دین‌داری و اتکا به شریعت، بر ابواسحاق غالب آمد، با خلیفه فرار کرده عباسی به مصر همدست شد و در شیراز هم پس از غلبه بر ابواسحق، بساط اجرای حد شرعی و مقررات سفت و سخت را فراهم کرد. پژوهشگران معتقدند که آن گربه ناqlا و متظاهری که مطابق با منظومه «موش و گربه» عبید زاکانی، از کرمان بر موشان تاخت و توبه نمایشی‌اش مشهور است، همین امیر مبارزالدین است! توبه نمایشی گربه را با ائتلاف سیاسی امیر مبارزالدین با خلیفه متواری عباسی مرتبط کرده‌اند. عبید زاکانی هم مثل حافظ، از میهمانان همیشگی دربار ابواسحاق آل‌اینجو بود و روایتی که در اشعارش، مانند اشعار حافظ، از اوضاع و احوال سیاسی زمانه به دست می‌دهد، بی‌ارتباط با این نوع «ارتباطات» نبوده است. شاعران دیگری در آن زمان بوده‌اند که نگاه مثبتی به سیاست‌های امیر مبارزالدین آل مظفر داشته‌اند و سیاست‌های مذهبی او علیه بی‌بندوباری شهری و «رندی» و «خراباتی‌گری» را تایید می‌کردند و استقرار نظم متعارف مدنی می‌پنداشتند.

کتاب «از کوچه رندان» شادروان عبدالحسین زرین‌کوب، علی‌رغم کمی منابع و مستندات که مستقیماً به حافظ اشاره کند، تلاش می‌کند با منابع موجود و با تفسیر آثار ادبی و شاعرانه آن زمان، به‌ویژه اشعار خود حافظ، به زندگی او راه پیدا کند. این اثر ادبی استاد فقید دانشگاه تهران، یادآور فیلم سینمایی مشهور «شکسپیر عاشق» (Shakespeare in Love) است که زندگانی این نمایشنامه‌نویس درخشان انگلیسی را از روزنه نمایشنامه‌هایی که به جا گذاشته است، تجسم می‌کند و لزوماً سندیت تاریخی دقیق ندارد. اما اثر استاد زرین‌کوب، خود یک اثر ادبی فاخر است و پی‌بردن به جمله‌بندی‌ها، کنایه‌ها و آرایه‌های ادبی متعدد و پیچ در پیچی که به کار می‌برد، از عهده یک فارسی‌زبان اهل ادبیات برمی‌آید؛ فارسی‌زبانی که ادبیات قرآنی را هم بشناسد تا بتواند کنایه‌ها و استعاره‌های دکتر زرین‌کوب را - به تبع خود حافظ - به تمامی درک کند.

«از کوچه رندان» در واقع در ژانر ادبی تک‌نگاری (monograph) قرار می‌گیرد. عنوان «تک‌نگاری» عموماً به نوشته‌های پژوهشی‌ای اطلاق می‌شود که یک موضوع واحد دارد که می‌تواند پدیده‌ای یا شخصی باشد. معمولاً نویسندگان از ضمیر اول شخص استفاده می‌کنند اما تلاش می‌کند که قضاوت‌های عینی داشته باشد، نه شخصی. بنابراین در «از کوچه رندان» شما البته از هنرنمایی‌های این استاد ادبیات در زبان بهره‌مند خواهید شد،

اما می‌توانید مطمئن باشید که شرح و توصیف او از زندگی حافظ و زمانه‌اش، نه یک شرح و توصیف دلیخواهی و عاری از زمینه علمی، بلکه مبتنی بر استفاده حداکثری از حداکثر قرائن و شواهد موجود است. مثلاً در فصلی از این کتاب به این روایت برمی‌خورید که وقتی امیر مبارزالدین و سپاهیان‌ش پس از مدت‌ها محاصره شیراز، موفق به شکستن حصر و ورود به شهر می‌شوند، امیر مبارزالدین محبوب حافظ، تازه صبحی زده بود و سرخوش شده پرسید که مگر این مردک هنوز این‌جاست؟! «این مردک ستیزه‌روی هنوز نرفته است و هنوز این‌جاست؟!» این روایت حافظ «ابرو»، نویسنده کتاب «زُنده‌التواریخ» است.

در واقع، دکتر زرین‌کوب در این کتاب، هنر قصه‌گویی در بهترین جمله‌بندی‌های ادبی را برای تجسم زندگی حافظ و احوالات او به یاری گرفته است. تعبیر «از کوچه رندان»، اشاره مستقیم به همدلی حافظ به سیاست رواداری و آزادمنشی دوران ابواسحاق آل‌اینجو دارد.

«رندان» یا به عبارتی «رنود» در این دوران مترادف اشرار و دسته‌های بی‌فرمانده راهزن هم به کار رفته است؛ بنابراین آن دسته راهزن در یزد و کرمان که نکودری نامیده می‌شدند در واقع از «رنود» بودند. سرکرده آن‌ها نوروز نامی بود که امیر مبارزالدین در دوران جوانی او را کشته و کلاهش را به گردن یکی از معاونانش به نام «گریه» انداخته و همراه با کله‌های بریده دیگر در قفسی برای ابوسعید بهادرخان، سلطان اینجو فرستاده بوده است. اما در یک معنای وسیع‌تر، چنانکه می‌توانید از خلال توصیفات دراز زرین‌کوب در این کتاب بیابید، به آدم‌های خوش‌باش و آسان‌گیری که برای فردا زندگی نمی‌کنند و اندیشه همسر و فرزند چندان ندارند هم اطلاق می‌شد. در واقع، رهایی از تظاهر دنیوی و تعارفات معمول، یک نسخه یا یک روایت فاخر هم برمی‌دارد که حافظ در دوره خود نماینده آن است؛ همین وجود یک تفسیر فاخر و سطح بالا از «رند» و رندی‌ست که موجب می‌شود در فصل نهم، به عنوان نمونه، با نام «رند در بن‌بست» شما شاهد مقایسه‌ای باشید که زرین‌کوب میان رندی خیامی و رندی حافظ‌وار می‌کند: هر دو در تاکید بر عشق و عشرت یکسانند! هر دو بر افسانه‌های زمان و افسون دین و دکانداری اهل دین کافرنند. اما خیام این‌همه آزادی و رهایی را برای بازگشت به خود می‌خواهد اما، به روایت دکتر زرین‌کوب، حافظ برای رهایی از خود. حافظ به روایت زرین‌کوب در این اثر، دیدگاهی کم و بیش عارفانه دارد دست‌کم در مقایسه با دیدگاه خیامی که مرگ را پایان کار آدمیزاد می‌داند و

بنابراین به چیزی فراتر از «لذت جنسی و شراب و عافیت» نمی‌اندیشد. «از کوچه رندان» اولین بار در ۱۳۴۹ خورشیدی منتشر گردید اما پس از آن به دفعات بازنشر شد. انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۹۶ هفدهمین چاپ آن را به بازار عرضه کرده است و به نظر می‌رسد که انتشارات علمی در ۱۴۰۲ آخرین نوبت انتشار آن را عرضه کرده باشد. نسخه صوتی آن نیز در دسترس است.

گفت‌وشنود، مطالعه این اثر ارزشمند را نه صرفاً به جهت ارزش ادبی خود آن، بلکه به جهت مطالعه تاریخ سیاست آزادی و رواداری در جامعه ایران به پژوهندگان پیشنهاد می‌کند. غلبه امیر مبارزالدین بر جانشینان مغول در سرزمین‌های ایرانی، که از ایالت فارس و اصفهان فراتر رفت و به پس‌راندن امیران مغول به پشت دروازه‌های تبریز منجر شد، طبیعتاً ایران‌دوستان و ایران‌گرایان زمان را خشنود کرده است. اما شاعر پرآوازه میهن‌مان در کنار نویسنده و شاعر طنزپرداز قزوینی، عبید زاکانی، بی‌آنکه از مهر مهین تهی باشد، روایت دیگری از مهین‌پرستی عرضه می‌کند که با آزادی و کرامت انسانی سازگارتر است و به یک نوع ناسیونالیسم خشک و تنگ‌نظرانه که نهایتاً دست در دست اسلام‌گرایان زمان، به چیره‌دستی شیخان و محتسبان می‌انجامد، قاطعانه نه می‌گوید. اثر استاد زرین‌کوب به پژوهشگران یادآوری می‌کند که تا چه حد همچنان تحت سیطره کلان‌روندهای کهن جامعه خود هستیم که همچنان زمزمه می‌کند «پنهان خورید باده که تغزیر می‌کنند».

حکمت تمدنی - احسان یارشاطر

ابوریحان بیرونی در کتاب «آثارالباقیه» فهرستی از پادشاهان کلدانی (ملوک‌الکلدانیین) ارائه می‌دهد که از بخت‌النصر اول شروع می‌شود و به اسکندر ختم می‌شود! یعنی کلیه پادشاهان بابل قدیم را ذکر می‌کند تا به کوروش و داریوش برسد و نام تمامی پادشاهان هخامنشی را هم درست ذکر می‌کند و به اسکندر که می‌رسد به عنوان بنیان‌گذار حکومت بعدی (سلوکیان) فهرست را می‌بندد! این فهرست از این حیث جالب است که زیر نام کلی «پادشاهان کلدانی» قرار می‌گیرد. کلدانیان قومی بودند در جنوب عراق امروز (جنوب بین‌النهرین/میان‌دورود) که پادشاهان بزرگ بابل از این قوم برخاسته‌اند؛ قومی سامی‌نژاد که زبانشان هم از خانواده زبان‌های سامی‌ست و تمدن بابل که گهواره تمدن در کل سیاره نامیده شده است، تا حد زیادی مرهون این قوم و پادشاهان این قوم بوده است. برای ما ایرانیان این سوال پیش می‌آید که چطور پادشاهان پارس با زبان پارسی باستان که هیچ ربطی به سامی‌ها نداشته‌اند، می‌توانند پادشاهان یک اقلیم، یعنی پادشاهان بابل محسوب شوند؟! بیرونی تصریح می‌کند که این اسامی را با تحقیق از اهالی بابل به دست آورده است. همه ما می‌دانیم که اهالی بابل در دوران باستان، چه استقبال پرشوری از کوروش کرده بودند. بنابراین دور نیست که در پاسخ به پرسش بیرونی، نام پادشاهان هخامنشی را به عنوان پادشاهان خود ذکر کرده باشند.

ما ایرانیان اگر به خاطر آوریم که تاریخ بنیان‌گذاری حکمرانی سنتی ایرانی را تاریخ

فتح بابل به دست کوروش می‌دانیم، آن گاه شاید به فهرستی که بیرونی می‌دهد بتوانیم نگاهی دوباره بیندازیم. مفهوم این یادمان تاریخی که برای ما نیز محترم است این است که از چشم‌انداز تمدن کهن این ناحیه، پادشاهان پارس پس از فتح بابل بود که به‌ویژه راه خود را به تاریخ کلان سیاره باز کرده‌اند و تا پیش از آن، پادشاهان محلی (به‌ویژه در ناحیه نشان تا کرمان امروزی) محسوب می‌شدند که با همسایگان خود، زد و خوردی داشته‌اند. این واقعیت مزید را هم اگر مدنظر بگیریم که نام پادشاهان هخامنشی هیچ انعکاسی در افسانه‌های ملی ما ایرانیان ندارد، آن گاه شاید به سیالیت هویت‌های سیاسی و حتی ملی پی ببریم! پادشاهان پارس بیش از دو قرن با اقتدار حکومت کردند اما شاید اگر نیم‌هزاره پس از سقوط آن‌ها، نوادگان آن‌ها از پشت ساسان ظهور نمی‌کردند و حکمرانی «ایرانی» را با تاکید بر هویت «ایرانی» بنیان نمی‌گذاشتند، شاید نام «حکومت پارس» تنها در ادبیات ملل باستانی (مانند یونانیان، عبرانیان و ایلامیان) و در کتابخانه‌های بزرگ باقی می‌ماند و چیزی هم به اسم فراگیر «ایرانی» وجود خارجی نمی‌داشت و یا در هیاهوی تاریخ گم می‌شد. تمدن‌های بسیاری برخاسته، هزاره‌ها زندگی کرده و از بین رفته‌اند که تمدن ایلامی یکی از آن‌هاست که جغرافیای حکمرانی آن‌ها داخل در مرزهای امروزی ایران است. آیا مرزهای امروزی کشور ما، همچنان «ایران» نامیده می‌شد اگر ساسانیان، ششصد سال حکومت نمی‌کردند؟!

در اپیزود هشتم از پادکست دیگری‌نامه با نام «از دخمه‌ها تا امام‌زاده‌ها: مرزهای سیال فرهنگی» با تمرکز بر یک مقطع تاریخی دیگر همین سیالیت را موضوع محوری قرار دادیم. شما در این اپیزود به ویژه به نقل از برتولد اشیپولر، پژوهشگر آلمانی، می‌شنوید که چگونه آنچه به‌ویژه معماری اسلامی نامیده می‌شود، همان معماری دوره ساسانیان است؛ رد این تداوم تاریخی را - البته با نامی دیگر - در زیارتگاه‌های شیعیان عراق پیدا می‌کنیم وقتی که اشیپولر به ما یادآوری می‌کند که همان ادامه معماری آتشکده‌های دوره ساسانی است! سیال بودن و پیچیدگی‌های حیات تمدنی و هویتی را با تمرکز بر ایران و مفهوم ایران، در کتاب «حکمت تمدنی» اثر شادروان دکتر احسان یارشاطر می‌یابید. آنچه از بیرونی نقل شد متعلق به یکی از مقالات این مجموعه است که عنوانش حکایت از پرسشی دارد که تمامی مقاله پاسخ به آن است: «چرا در شاهنامه از پادشاهان مادی و هخامنشی ذکری نیست؟» یارشاطر در پیشانی مقاله به این شکل پرسش را تشریح می‌کند:

«تاریخ ملی ایران به صورتی که در شاهنامه و تواریخ اسلامی مثل طبری و ثعالبی دیده می‌شود، از تاریخ پادشاهان ماد و هخامنشی خالی‌ست. اصولاً از تاریخ مغرب و جنوب ایران پیش از دوره ساسانی، در تاریخ ملی ایران، اثری پیدا نیست. منظور از «تاریخ ملی» در این مقاله، تاریخ ایران است به صورتی که ما ایرانیان از اواخر دوره ساسانی تا حدود صد سال قبل، و پیش از رواج تاریخ تحقیقی برای خود قائل بودیم و شامل تاریخ کیانیان و پیشدادیان و فاقد تاریخ ماد و پارس است.»

اساس عمده تاریخ ملی ایران، خداینامه‌هایی‌ست که در اواخر دوره ساسانی مدون گردید. به احتمال قوی خداینامه جامعی مشتمل بر تاریخ ایران از آغاز تا پادشاهی خسرو پرویز در زمان این پادشاه تدوین شد که به‌خصوص سیاست و جهان‌بینی دوران خسرو اول را منعکس می‌ساخت؛ به طوری که نولدکه استدلال کرده است آخرین تحریر خداینامه پهلوی در زمان یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، صورت گرفت که رشته وقایع را تا آخر پادشاهی خسرو پرویز در بر داشت.

شاهنامه فردوسی و آثار مورخان اسلامی عموماً بر اساس ترجمه‌های عربی و یا تحریرهای فارسی خداینامه‌های پهلوی و برخی کتب دیگر دوره ساسانی قرار دارد. هرچند رنگ دینی خداینامه در شاهنامه تغییر کرده است، از حیث حکایت وقایع به کمبود عمده‌ای در آن نسبت به خداینامه نمی‌توان قائل شد.

پس باید گفت که خداینامه‌ها نیز از تاریخ سلسله‌های ماد و هخامنشی و داستان‌ها و روایات جنوب و مغرب ایران خالی بوده‌اند و در آن‌ها نیز رشته وقایع از شاهان پیشدادی و کیانی به اسکندر می‌پیوسته است.

این حذف یا فراموشی به‌خصوص از آن جهت شگفت‌آور است که ساسانیان خود از جنوب برخاسته بودند و داعیه احیای شاهنشاهی متحد و مقتدری را داشتند که به گمان آن‌ها پیش از اسکندر در ایران وجود داشته و به دست اسکندر برافتاده بود. این داعیه را هم مورخین اسلامی و هم نویسندگان رومی به‌خوبی منعکس ساخته‌اند. با این‌همه، در خداینامه ذکری از کوروش و داریوش و خشایارشا و پیروزی‌های آن‌ها نبوده است و به تبع در شاهنامه هم نیست.»

دکتر احسان یارشاطر متولد فروردین ۱۲۹۹ و درگذشته به شهریور ۱۳۹۷ است. ایشان

مدرک دکتری خود در رشته زبان و ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران و مدرک دوم دکتری خود در رشته زبان‌شناسی را از دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی لندن اخذ کرد. یارشاطر که علاوه بر تولید محتوا، با تاسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب، خود دست‌اندر کار اشاعه فرهنگ کتاب‌خوانی در ایران شد، پیش از وقوع انقلاب اسلامی در ۱۳۴۰ خورشیدی در نیویورک مستقر گردید و به انتشار دانشنامه ایران و اسلام مبادرت کرد. پنج سال بعد از این تاریخ، مرکز ایران‌شناسی دانشگاه کلمبیا را تاسیس کرد و به انتشار دانشنامه ایرانیکا مشغول شد.

به همت محمد توکلی‌طرقی، مجموعه‌ای از مقالات پژوهشگرانه ایشان در موضوعات مختلف در کتاب «حکمت تمدنی: گزیده آثار استاد احسان یارشاطر» منتشر شده است. توکلی‌طرقی در مقدمه‌ای که به این مجموعه نگاشته، می‌نویسد:

«جستارهایی که در این مجموعه گردآوری شده‌اند بیانگر دانش ژرف و چندگستره‌ای استاد احسان یارشاطر است. این حوزه‌های درهم‌آمیخته شامل فرهنگ و هنر جهانی، زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی، کیش مانوی و مزدکی، تاریخ تمدن ایران و اسلام، دانش‌نامه‌نویسی و یادبودهاست. در تنظیم این گزیده‌ها که نشان‌دهنده ادوار متفاوت زندگی پژوهشی و روشنفکری یارشاطر است، کوشیده‌ام که تا حد ممکن انسجام موضوعی و ترتیب تاریخی گزیده آثار رعایت شود. بدین سبب، جستارهای برگزیده در این کتاب به چهار بخش موضوعی تقسیم شده‌اند: ۱. شرح حال و یاد آموزگاران، ۲. ادبیات و هنر معاصر، ۳. زبان و تمدن، ۴. تمدن و راز بقا.»

تیم گفت‌و شنود در اپیزودهای چهاردهم و پانزدهم پادکست دیگری‌نامه با نام‌های «مزدک» و «آنان که نمی‌میرند!» از مقاله «کیش مزدکی» یارشاطر در همین مجموعه «حکمت تمدنی» استفاده شایانی کرده است و مایل است که این کتاب را به علاقه‌مندان به محتواهای نوشتاری معرفی نماید.

توکلی‌طرقی در مورد مقاله «کیش مزدکی» می‌نویسد: «یارشاطر در «کیش مزدکی» که آن را در اوج زندگی پژوهشی‌اش و در سال‌های پس از انقلاب اسلامی نوشت، به بررسی این جنبش مذهبی عرفانی با وجوه تند اجتماعی پرداخت. این کیش که ماهیت سوسیالیستی داشت در عهد قباد (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) گسترش یافت.»

هر کدام از مقالات این مجموعه که محصول عمری پژوهش ژرف در تاریخ و فرهنگ و سیاست ایرانی‌ست، همچون رشته‌ای دانشگاهی خواننده را مملو از دانش و بصیرتی تازه می‌کند. ویراست دوم این مجموعه مقالات توسط «کتاب ایران‌نامگ» در ۲۰۱۶ منتشر شده و به آسانی در دسترس علاقه‌مندان است.

حجاب شرعی در عصر پیامبر - امیر ترکاشوند

«عزم جدی در پوشاندن عورت در زنان و مردان وجود نداشت! قبح برهنگی نزد آنان شکسته بود و به عبارت دقیق‌تر، قبحی وجود نداشت که بخواهد شکسته شود!»

این جملات را در کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» در همان مقدمه که نویسنده ساختار کتاب خود را توضیح می‌دهد (ص ۹ نسخه دیجیتال) خواهید یافت. نویسنده، که منابع مختلفی را برای درک چگونگی پوشش مردمان عصر پیامبر پژوهیده است، از همان ابتدا خیلی روشن می‌گوید که ذهنیت امروز ما درباره پوشش مردم شبه‌جزیره در آن مقطع زمانی، کاملاً نادرست است و در نتیجه، درک درست اوامر شارع هم به بیراهه رفته است. در واقع، اگر زمینه یا بافت اجتماعی یک پدیده (این‌جا اسلام و دستوراتش) را به‌درستی درک نکنیم، آن پدیده را هم سوتعبیر خواهیم کرد.

از دیدگاه امیرحسین ترکاشوند، نویسنده کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر»، واقعیت این است که اگر سوار بر ماشین زمان می‌شدیم و به آن عصر می‌رفتیم، از دیدن این‌همه آدم برهنه و بی‌مبالات در شگفت می‌شدیم. نویسنده سعی می‌کند با استناد به منابع تاریخی و روایات موجود، مردمان آن عصر را از حیث کیفیت پوشش و لباسی که داشتند پیش چشمان ما مجسم کند. به تعبیر ترکاشوند، مردمان آن زمان شبه‌جزیره، لباس نادوخته داشتند؛ یعنی اصولاً لباس در معنایی که ما می‌شناسیم و محصول دوخت و

دوز است، استفاده نمی‌کردند. لباس آن‌ها چیزی در حد یک پارچه روانداز یا لُنگ امروزی بود و صحنه طواف حاجیان دور خانه خدا در مکه، که لباس «حرام» می‌پوشند، تصویر نسبتاً خوبی از پوشش آن مردم به دست می‌دهد؛ اما جالب‌تر و عجیب‌تر این‌که طواف خانه خدا را معمولاً در برهنگی کامل انجام می‌دادند و از این حیث تمایزی میان زن و مرد نبود. تر کاشوند می‌نویسد:

«شگفت‌آور آن است که ایشان در جریان اعمال حج، به صورت عریان و برهنه مادرزاد بر گرد کعبه طواف می‌کردند.» (ص ۱۲)

برای این شکل از طواف، توجیه زبانی (رتوریکی) هم وجود داشت: با جامه‌ای که با آن گناه کرده‌ایم، گرد خانه خدا نمی‌گردیم! زنان گاهی در شب طواف می‌کردند تا کم‌تر دیده شوند و اگر در طول روشنایی روز چنین می‌کردند، دستی را بر جلوی خود و دستی را بر پشت می‌گذاشتند، تا مثلاً خود را پوشانده باشند! تر کاشوند می‌گوید چون روانداز و دامن کوتاهی که زنان و مردان آن دوره می‌پوشیدند، یا بهتر بگوییم، بر خود می‌انداختند، طبیعتاً صحنه‌های اروتیکی در رکوع و سجود نماز تولید می‌کرد، پیامبر از جایی به بعد صف مرد و زن را جدا کرد و حتی از زنان خواست که پشت سر مردان نماز بخوانند و کمی دیرتر سر از سجده بردارند تا اندام‌های محرمانه مردان را نبینند! جدایی قسمت زنانه از مردانه در مساجد و به گاه برگزاری نماز جمعه، ظاهراً چنین خاستگاهی دارد اگر تحلیل نویسنده از منابعی که به آن دست یافته، درست بوده باشد.

اگرچه منابع نویسنده منحصر ادبیات دینی نیست، اما چنین پژوهشی مانند بسیاری از پژوهش‌های دیگر عملاً از ادبیات دینی «افسون‌زدایی» می‌کند و شکاف بزرگی را نشان می‌دهد که میان تصورات مردم با حاق واقعیت وجود داشته است. در هر نوع تحلیل علمی و غیرجانبدارانه، یعنی برخلاف آن چیزی که حوزه‌های «علمیه» آن را «ترویجی» و تبلیغی می‌خوانند، طیفی از کلیشه‌های ذهنی به مخاطره می‌افتد و به همین علت، ممکن است موجب تشویش اذهان باورمندان شود. آشناترین شکل این آشنایی‌زدایی از صدر تاریخ سنت، برای مردمان امروزی زمانی‌ست که به سینما می‌روند تا فیلمی راجع به یکی از پیامبران یا قدیسان ببینند. حتی در غرب آزاد هم چنین فیلم‌هایی علی‌رغم احتیاط‌هایی که معمولاً می‌شود، با اعتراض کلیسا و متعصبان مذهبی مواجه می‌شود. در کشور ما که

مضامین برخاسته از ادبیات دینی، کارکرد سیاسی تند و تیزی پیدا کرده است و به نان و آب کسان زیادی هم مبدل شده، امیر ترکاشوند چاره‌ای ندیده است که در صفحه دوم کتاب خود یادآور شود که این کتاب برای محققان دینی‌ست و نباید انتشار عمومی یابد و حتی تدارک خبر از محتوای آن را هم جایز ندانسته است! موضعی که کاملاً قابل درک است اما ظاهراً به بیش از یک دهه پیش برمی‌گردد و نویسنده بعدها این ملاحظه را خود کنار گذاشته است و تن به مخاطرات این نوع «اجتهادات علمی» سپرده است.

کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» صرف نظر از پیش‌گفتار، سه بخش دارد: یکم: حجاب پیش از اسلام و واکنش مسلمانان، دوم: در سایه قرآن، و سوم: مباحث فقهی (بررسی تطابق آراء فقهی با میزان حجاب شرعی در عصر پیامبر). به طور کلی، هدف پژوهشگر تحقیق وضع واقعی پوشش در میان مردمان شبه جزیره بوده است تا در پرتو آن آیات قرآن و مواضع فقهی مختلف را در تفسیر اوامر پیامبر اسلام روشن سازد. تالیف این کتاب به سال‌ها پیش از خیزش مهس‌امینی باز می‌گردد و برای ما ایرانیان که افزایش خشونت‌های سازمان‌یافته علیه زنان و پوشش آن‌ها در عرصه عمومی را به استناد دین و اخلاق شاهد بوده‌ایم، مطالعه محتوای این کتاب هم موجب تعجب و هم تاسف عمیق خواهد شد؛ تاسف عمیق از این‌که تا چه حد دکان‌داری سیاسی می‌تواند علیه حقیقت باشد و وقتی که رنگ و بوی دینی بگیرد، تا چه حد می‌تواند در شرارت‌پیشگی، سماجت ورزد. ناشر همان مولف است و تاریخ اولین انتشار آن اردیبهشت ۱۳۹۰ اعلام شده است.

منشاء انواع - چارلز داروین

این لطیفه مشهور است که کشیشی در یک مدرسه مذهبی در حال بیان داستان خلقت انسان و قصه هبوط آدم و حوا از باغ عدن بود که پسر بچه‌ای دست خود را بالا گرفت و گفت پدر من می‌گوید این حرف‌ها چرند است و اجداد ما میمون بوده‌اند! کشیش حاضر جواب می‌گوید ممکن است این عقیده درست باشد ولی ما در این کلاس در مورد اجداد خانوادگی شما حرف نمی‌زنیم! در مورد نوع انسان‌ها حرف می‌زنیم! این نمونه‌ای است از جدل‌هایی که تز چارلز داروین در بریتانیا ایجاد کرد؛ البته بازتاب جدل به عنوان طنز.

کتاب «منشاء انواع»، منتشر شده در بیست و چهارم نوامبر سال ۱۸۵۹، اثر برجسته چارلز داروین است که نظریه فرگشت از طریق انتخاب طبیعی را معرفی کرد. این کتاب استدلال می‌کند که تمامی گونه‌ها از اجداد مشترکی نشئت گرفته‌اند و تغییرات تدریجی در طول زمان، از طریق فرآیندی که داروین «بقای اصلح» نامید، باعث تنوع زیستی شده‌اند. این نظریه در فارسی ابتدا تحت عنوان «نظریه تکامل» شناخته شد؛ اما آن‌ها که به جوهره دیدگاه داروین پی برده بودند یادآوری کردند که این دیدگاه هیچ‌گونه تکاملی را پیش‌فرض نمی‌گیرد یا اثبات نمی‌کند؛ دیدگاه داروین دقیقاً از این حیث با دیدگاه‌های الهیاتی در تضاد قرار گرفت که هیچ طرح اولیه‌ای را برای آنچه رخ داده است، تایید نمی‌کند و هیچ غایتی در معنای فلسفی و الهیاتی کلمه برای گونه‌های جانوری به اثبات نمی‌رساند. این در حالی‌ست که اصطلاح «تکامل» به روندی اطلاق می‌شود که متناوباً

شاهد عبور از مراحل ناقص به مراحل کامل‌تر باشیم و کلیت این روند رو به سوی کمال داشته باشد. اما واقعیت این است که داروین هیچ «کمال» یا نقطه نهایی برای تغییرات تدریجی و چند صد هزار ساله گونه‌های طبیعی پیدا نکرد. تاکید دیدگاه داروین بر سازگاری تدریجی گونه‌ها بر عوامل محیطی است که بقاء گونه را به خطر می‌اندازد. در نتیجه، اصطلاح «فرگشت» برای ترجمه واژه Evolution، که کلیدواژه داروین در کتاب منشاء انواع است، معادل درستی‌ست: غایتی را به طور ضمنی پیش‌فرض نمی‌گیرد و به تغییرات تدریجی و دگر دینی‌هایی که در گذشته واقع شده‌اند اشاره دارد.

چارلز داروین، زیست‌شناس و طبیعت‌شناس بریتانیایی، در دوازدهم فوریه ۱۸۰۹ در شروربری (Shrewsbury) انگلستان به دنیا آمد. داروین در طول زندگی‌اش تحولات متعددی در باورهای مذهبی خود تجربه کرد. او در خانواده‌ای با پیشینه مسیحی یونیتارین متولد شد و در مدرسه‌ای انگلیکن تحصیل کرد. در دانشگاه کمبریج، با هدف کشیش شدن، به تحصیل الهیات پرداخت و در این دوره به مطالعه آثار ویلیام بیلی، به‌ویژه کتاب «الهیات طبیعی»، علاقه‌مند شد. این دوران آغاز علاقه او به تاریخ طبیعی و تحقیق در مورد حیات بود.

با این حال، سفر پنج‌ساله او با کشتی بیگل و مشاهدات علمی‌اش، به‌ویژه در جزایر گالاپاگوس، باعث شد تا به ثابت‌بودن گونه‌ها شک کند و به نظریه فرگشت از طریق انتخاب طبیعی برسد. این یافته‌ها به تدریج باورهای مذهبی او را تحت تاثیر قرار داد.

در سال‌های بعد، داروین به طور فزاینده‌ای از آموزه‌های مسیحیت فاصله گرفت. او در نامه‌ای به جان فوردایس نوشت: «حتی در شدیدترین تلاطم‌های زندگی‌ام هرگز منکر وجود خدا و خدا ناباور نبوده‌ام. به نظر من به طور کلی (و با افزایش سنم بیش‌تر از قبل) اما نه همیشه، ندانم‌گرایی درست‌ترین توصیف از ذهنیت و افکارم خواهد بود.»

به طور کلی، داروین از یک مسیحی معتقد به تدریج به یک ندانم‌گرا تبدیل شد. او در اواخر عمرش، به‌ویژه پس از مرگ دخترش آنی، از آموزه‌های مسیحیت فاصله گرفت و به ندانم‌گرایی گرایش پیدا کرد.

کتاب منشاء انواع به سرعت مورد استقبال جوامع علمی قرار گرفت و زمینه‌ساز مناقشات گسترده‌ای شد، به‌ویژه در محافل مذهبی. داروین در کتابش نظریه فرگشت را به عنوان فرآیندی علمی مطرح کرد، اما بسیاری آن را به عنوان چالشی برای باورهای مذهبی

درباره خلقت جهان و انسان تلقی کردند.

تاثیر این کتاب بر زیست‌شناسی، فلسفه و حتی علوم اجتماعی غیرقابل انکار است. نظریه فرگشت داروین نه تنها انقلابی در درک علمی از جهان طبیعی به وجود آورد، بلکه باعث ایجاد بحث‌های گسترده‌ای در مورد نقش علم و مذهب در تبیین حیات شد. در آن دوران، داروین برای مطالعه علمی به دانشکده الهیات پیوسته بود، چون این قبیل مطالعات بخشی از الهیات طبیعی تلقی می‌شد و بنابراین زیر جزمیات الهیات کتاب مقدس قرار داشت. اما نتیجه پژوهش‌های چارلز داروین، آن جزمیات را دچار چالش کرد.

چارلز داروین که بیش‌تر عمر خود را در خانه‌اش در داون، کنت گذراند، در نوزدهم آوریل ۱۸۸۲ درگذشت و در کلیسای وست‌مینستر در لندن به خاک سپرده شد. او همچنان یکی از چهره‌های پیشگام علم در تمام دوران‌ها محسوب می‌شود.

جدیدترین ویرایش ترجمه فارسی این اثر سال ۱۴۰۳ توسط انتشارات نگارستان کتاب و به ترجمه نورالدین فرهیخته منتشر شده است، اما امضای مترجم در انتهای مقدمه نشان می‌دهد که کار ترجمه در سال ۱۳۵۷ به پایان رسیده بوده است. در مقدمه این کتاب که شرحی از آثار پیشین چارلز داروین و سرگذشت علمی او آورده شده، خواهید خواند:

«این کتاب مجموعه‌ای از شواهد را ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد تنوع زندگی از نسب مشترک و از طریق الگوی انشعاب تکامل به وجود آمده است. کتاب داروین شامل شواهدی بود که او در اکسپدیشن بیگل در دهه ۱۸۳۰ جمع‌آوری کرده بود و یافته‌های بعدی خود را از تحقیقات، مکاتبات و آزمایشات پیدا کرد. ایده‌های تکاملی مختلفی قبلاً برای توضیح یافته‌های جدید در زیست‌شناسی ارائه شده بود. حمایت فزاینده‌ای از چنین ایده‌هایی در میان آناتومیست‌های مخالف و عموم مردم وجود داشت، اما در نیمه اول قرن نوزدهم، تاسیسات علمی انگلیسی به کلیسای انگلستان پیوند نزدیک داشت، در حالی که علم بخشی از الهیات طبیعی بود. ایده‌های مربوط به دگرگونی گونه‌ها بحث‌برانگیز بود، زیرا با این باور که گونه‌ها بخش‌های تغییرناپذیر یک سلسله مراتب طراحی شده هستند و این که انسان‌ها منحصر به فرد و بی‌ربط با حیوانات دیگر هستند، در تضاد بود. مفاهیم سیاسی و الهیاتی به شدت مورد بحث قرار گرفت، اما تغییر شکل توسط جریان اصلی علمی پذیرفته نشد.»

گفتاری درباره دینکرد - محمد جواد مشکور

کتاب «گفتاری درباره دینکرد» شامل بر متن کتاب دینکرد نیست. بلکه مقدمه‌ای است در معرفی کتاب دینکرد به همراه خلاصه‌ای از مباحث آن و مطالب تاریخی مرتبط با آن. مشکور، که از نخبگان مشروطه‌خواه عصر پهلوی اول بوده و آثار متعدد دیگری از جمله کتاب «تاریخ ایران‌زمین» را هم در کارنامه دارد، در مورد این «گفتاری درباره دینکرد» می‌نویسد:

«چون نشر کتاب سوم دینکرد که چند سال پیش از طرف نویسنده این اوراق از پهلوی^۱ به فارسی ترجمه شده است، از لحاظ دربرداشتن مسائل بسیاری درباره اوستا و ادبیات مزدیسنا، بدون این مقدمه مفید به نظر نمی‌رسید و نیز برای اینکه خوانندگان ترجمه دینکرد، بدون معرفت اجمالی به متن کتاب غفلت با ترجمه کتاب خشک پهلوی روبه‌رو نشده باشند، نگارنده بر آن شد پیش از آن که ترجمه کتاب دینکرد را انتشار دهد، مقدمه‌مانند، این گفتار را به صورت کتابی به چاپ رساند. بنابراین کتاب حاضر مشتمل بر تشریح مباحث دینکرد و خلاصه مطالب بخش‌های آن و معرفی مولفان کتاب مزبور می‌باشد.»

عنوان فرعی این کتاب دلالت بر همین توضیحات مولف می‌کند: «شرح بخش‌های دینکرد، تاریخ اوستا و ادبیات دینی پهلوی». عنوان «کارمند پیوسته انجمن ایران‌شناسی»

هم توصیفی برای محمدجواد مشکور، مولف این اثر پژوهشی‌ست که در مهرماه ۱۳۲۵ خورشیدی منتشر شده است. کتاب به شادروان پورداوود در جشن شصتمین سال تولد ایشان اهدا شده است. گفتنی‌ست که ابراهیم پورداوود، اوستاشناس و ایران‌شناس فقید و از اعضای گروه مشروطه‌خواه «حرار» بود که عمر خود را وقف ایران‌شناسی کرد. او که یکی از چهره‌های نمونه‌وار نخبگان آن زمان ایران بود به نوعی نوزایش ایرانی می‌اندیشید و عشق او به ایران و به فرهنگ و دین باستانی‌اش به شاگردانش منتقل شد. دخترش پوراندخت پورداوود از مادر آلمانی‌اش نقل می‌کند که گفت پدرت اول ایران باستان را دوست دارد، بعد تو را، بعد کتاب‌هایش را و در آخر من را! محمدجواد مشکور متولد اسفندماه ۱۲۹۷ و متوفی به سال ۱۳۷۴ شاگرد پورداوود بوده است.

دینکرد تحت‌اللفظی به معنای «کارهای دینی»ست و می‌توان آن را به «نوشته دینی» (ادبیات دینی) هم برگرداند. این مجموعه در واقع یک دانشنامه است؛ دانشنامه‌ای درباره دین مزدایی (مزدیسنی) که مجموعاً ۹ مجلد بوده، اما دو مجلد اول آن از دست رفته است. گردآوری ادبیات دینی در جوامع مختلف، معمولاً در زمانه‌ای انجام شده است که متون دینی پراکنده شده و از ناحیه متولیان دین، خطر تضعیف دین احساس می‌شد. گردآوری مجموعه «عهد عتیق» در ۷۲۲ پیش از میلاد در دربار پادشاه یهودا به نام حزقیال، یک مثال مشهور است. گاهی نیز پیوند میان دین و دولت، خونی تازه در رگ‌های یک سنت دینی می‌دواند و دانشنامه‌های دینی متولد می‌شوند. مجموعه موسوم به «بحارالانوار» به تالیف علامه مجلسی در دوران صفوی از این نمونه است. اما ایده خلق مجموعه دینکرد در قرن سوم ه.ق. محصول پیامدهای ناگوار فروپاشی شاهنشاهی ساسانی برای دین آبا و اجدادی ایران بوده است.

«چنانکه از سبک نگارش کتاب دینکرد برمی‌آید معلوم می‌شود که تالیف آن در یک زمان و به دست نگارنده خاصی انجام نگرفته و بلکه تدوین آن در ازمنه مختلف و به دست علمایی چند که اغلب ایشان با هم هم‌عصر نبوده‌اند اتفاق افتاده است. به‌موجب روایات زرتشتی اصل آن کتاب در زمان گشتاسب، شاه کیانی از خامه یکی از شاگردان زرتشت تراوش کرده، نسخه آن که تا زمان اسکندر ملعون در کتابخانه شاهی موسوم به «دژنیشتک» محفوظ بوده، در آن زمان از میان رفته است و پس از طلوع کوکب ساسانی و ظهور اردشیر بابکان و تجدید حیات دینی و اجتماعی ایران به

کوشش تنسر، بزرگ‌ترین دانشمند آن زمان تکه‌های پراکنده و قطعات متفرق دینکرد گردآوری شده و مجدداً کتابی بدان نام پرداخته گردیده است.»

نویسنده در ادامه توضیح می‌دهد که «پس از چیرگی تازیان و درهم‌شکستن کاخ شکوه و عظمت ساسانی»، این کتاب مجدداً با همت آذرفرنبغ پسر فرخزاد و در دوران خلافت مامون عباسی جمع‌آوری شده است. از نگاه تاریخ‌نگارانه محض، نام آذرفرنبغ را باید به خاطر سپرد و دانست که او در پرتو سیاست‌های مامون عباسی که مجالس گفتگو میان نمایندگان ادیان مختلف برگزار می‌کرد، فرصتی برای دفاع از بهدینی یافت. روزگار عسرت برای بهدینان بود و بر اثر فشارهای سیاسی و اقتصادی، ایرانیان به‌مرور از دین آبا و اجدادی خود برمی‌گشتند و بسیاری از آن‌ها مسلمان می‌شدند تا دست‌کم مالیات را که بر «مجوسان» تحمیل شده بود، نپردازند. می‌توان دریافت که برخی از آن‌ها مانند آن ایرانی که آذرفرنبغ او را «گجستک ابالیش» خواند و علیه شبهات او کتاب جداگانه‌ای تالیف کرد، از این فرصت سوءاستفاده کرده و مطالبی هم علیه آیین زرتشت پراکنده می‌کردند. قصد آذرفرنبغ دفاع از دین آباء و اجدادی خودش و هموطنانش بود.

مشکور بعد از تحلیل آنچه در آخرین فصل کتاب سوم دینکرد آمده نتیجه می‌گیرد: «از ماحصل شرح فوق چنان برمی‌آید که تدوین دینکرد پس از جمله عرب و در قرون اولیه اسلامی ابتدا به دست آذرفرنبغ پسر فرخزاد که یکی از موبدان زرتشتی بوده است انجام یافته و بعد از وی تجدید و تکمیل و بلکه تالیف ثانوی آن برای آخرین بار بخامه موبد دیگری به نام آذربد پسر همد صورت پذیرفته است.»

استاد محمدجواد مشکور در این کتاب در واقع نقش مترجم را ایفا کرده و می‌نویسد: «ترجمه‌ای که نگارنده از دینکرد [از زبان پهلوی که اصل کتاب به آن نوشته شده] در این مجلد به زبان فارسی کرده است شامل یکنوزدهم کتاب دینکرد و بنا به تصریح و تصدیق استاد مارتین‌هوگ آلمانی دشوارترین و پیچیده‌ترین قسمت‌های آن کتاب است.»

اشاره به کتاب دینکرد و به آذرفرنبغ و ماجرای دفاعش از بهدینی در حضور مامون عباسی در هیچ یک از منابع اسلامی نیامده است. مشکور می‌نویسد تنها ذکر در «الفهرست» ابن‌ندیم ممکن است اشاره به آذرفرنبغ باشد. عدم ارجاع و اشاره به این‌گونه مباحثات که در آن نماینده‌ای از زرتشتیان از دین خود دفاع می‌کند در دوران اسلامی

اتفاقی نبوده است. در واقع، ایدئولوژی رسمی خلفای مستقر در بغداد «اسلام» بوده و هر گونه شرحی و ارجاعی به مباحثات دینی با پیروزی طرف مسلمان خاتمه می‌یافت. ریچارد پین، پژوهشگر آمریکایی که در مقاله «جهان‌وطنی‌گرایی ایرانی: ادیان جهان در دربار ساسانی» به سنت برگزاری این گفت‌وگوهای بین‌ایمانی در دربار شاهان ساسانی می‌پردازد، به وجه تبلیغاتی این گونه مباحثات به‌ویژه در دوران اسلامی اشاره دارد. گزارشی که از این جلسات هر یک از سنت‌های دینی ارائه می‌دادند با پیروزی نماینده خود خاتمه می‌یافت. در اپیزود نهم و دهم پادکست دیگری‌نامه با عنوان‌های «من از خون این مرد مبری هستم!» و «از ساسانیان تا سکولاریسم» به نقل بخش‌هایی از مقاله ریچارد پین پرداختیم. در مقدمه‌ای که مشکور بر «گفتاری درباره دینکرد» می‌نویسد البته به سنت مناظره‌های دینی در دربار ساسانی اشاره شده است. هم کتاب دینکرد به این سنت اشاره رفته و هم برخی منابع اسلامی از جمله در کتاب «سیاست‌نامه» منسوب به خواجه نظام‌الملک به مناظره‌های ایمانی در دربار ساسانی پرداخته شده است. اما شرح تفصیلی از این نوع مناظره‌ها به‌ویژه میان نماینده بهدینی و نماینده دیانت اسلام در دربار مامون خلیفه عباسی، در دینکرد یافتنی‌ست. مشکور می‌نویسد که مامون چون از سمت مادر ایرانی بود، با فرهنگ ایران و یونان ناآشنا نبود و «بدون آن‌که مقید به مسلک و یا مذهب ایشان باشد» با علما و دانشمندان مذاهب مختلف نشست و برخاست می‌کرد. او از قول نلدکه، پژوهشگر نامی آلمانی، مامون را از حیث دانش‌دوستی با خسرو انوشیروان مقایسه می‌کند.

کتاب «گفتاری درباره دینکرد» اثر محمدجواد مشکور در برخی کتابخانه‌های آنلاین نیز در دسترس است.

گفت‌وگو در کاتدرال - ماریو بارگاس یوسا

«گفت‌وگو در کاتدرال» یکی از پیچیده‌ترین و عمیق‌ترین آثار ماریو بارگاس یوسا است؛ رمانی پرلایه که در بستر سیاسی-اجتماعی پرو دوران دیکتاتوری مانوئل اودریا می‌گذرد. داستان ظاهراً ساده است: گفت‌وگویی میان دو شخصیت - سانتیاگو زاباتا، روزنامه‌نگاری سرخورده، و آمبروسیو، راننده سابق پدرش - در میکده‌ای به نام «کاتدرال». اما همین گفت‌وگو، مانند نخ کشیده‌شده در هزار تویی از خاطرات، فساد، خیانت و شکنندگی انسان، به‌مرور جهانی را می‌سازد که هم عمیقاً شخصی است و هم تمام‌قد سیاسی.

یوسا با مهارتی بی‌نظیر، خواننده را به تامل درباره سوال‌هایی بنیادین می‌کشانند: آزادی چیست، و چگونه ممکن است در جامعه‌ای سرکوب‌گر و فاسد، فرد هنوز به دنبال معنا و اختیار باشد؟ سانتیاگو، قهرمانی بی‌قهرمانی‌ست؛ نه آن قدر فعال که بخواهد دنیا را تغییر دهد و نه آن قدر مرده‌دل که با آن کنار بیاید. او، در کشاکش انتخاب‌های گذشته و زخم‌های اکنون، همچون آینه‌ای است که شکستگی‌های یک جامعه پوسیده را بازتاب می‌دهد.

نکته برجسته رمان، ساختار چندلایه و روایت غیرخطی آن است؛ جمله‌ها گاه چندین صفحه ادامه دارند، روایت‌ها در هم تنیده می‌شوند و مرز میان گذشته و حال محو می‌شود. این فرم پیچیده، در واقع بازتابی از وضعیت درونی شخصیت‌ها و جامعه است: جایی که زمان پیوستگی ندارد، حقیقت قطعی نیست و حافظه میدان نبردی است میان فراموشی

و زنده‌نگه داشتن درد.

«گفت‌وگو در کاتدرال» فقط یک رمان سیاسی نیست؛ اثریست درباره انسان در جهنمی خودساخته، درباره روشنفکری که راهش را گم کرده، و درباره سوالی که مثل خوره در ذهن می‌چرخد: «کی گند زدیم؟ کی همه چی خراب شد؟» این رمان نه فقط از فساد سیاسی حرف می‌زند، بلکه از فساد درونی انسان، از تسلیم در برابر بی‌معنایی و از لحظه‌ای که آدمی دیگر امیدی برای نجات نمی‌بیند.

این کتاب توسط عبدالله کوثری به فارسی برگردانده شده است و انتشارات لوح فکر آن را منتشر کرده است. همچنین علاوه بر بردن جایزه بهترین کتاب سال ۱۳۸۵ به عنوان یکی از برجسته‌ترین آثار ادبیات آمریکای لاتین در ایران شناخته می‌شود.

